



بہنا خدا

## سفیران مکتب حاج قاسم

کتابیار مبلغان و مربیان کودک و نوجوان

مؤلفان: حجج اسلام رضا اسلامی، امیر اخوان، حجت‌الله بهرمن، علیرضا استوار.

صفحه‌آرا: سید مهدی هاشمی

ناشر: مؤسسه روایت سیره شهدا

نوبت چاپ: اول / آذر ۱۴۰۰

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

نشانی: قم، میدان بسیج، خیابان ایرانی، نبش کوچه ۴

تلفن: ۰۹۹۱۳۷۰۷۹۸۸ - سامانه پیامک: ۳۰۰۰۵۹۸۰

این اثر با حمایت سازمان تبلیغات اسلامی به‌ثمر رسیده‌است.





# سفیران مکتب حاج قاسم

## کتاب یارِ مریبانِ کودک و نوجوان

معاونت پژوهش و مطالعات راهبردی مؤسسه روایت سیره شهدا





## مقدمه

به استناد قرآن کریم، بالاترین فلسفه خلقت انسان رشد و تربیت می باشد و در این بین یکی از بهترین و کارسازترین شیوه های تربیتی، شیوه الگودهی و ارائه مصداق عینی است. تأثیر الگودهی و ارائه الگو در نقش پذیری و همانند سازی، امری طبیعی و فطری است که در همه انسان ها، به ویژه کودکان و نوجوانان نهفته است؛ چراکه آنها به طهارت و پاکی فطری خویش نزدیکترند و در تأثیر پذیری از الگو، از وضعیتی ویژه و ممتاز برخوردار هستند. از سویی هر قدر الگوی ارائه شده، مطلوب تر و محبوب تر باشد، میزان تأثیرگذاری آن بیشتر و پایدارتر می شود و آن الگویی می تواند نقش کلیدی و چشمگیری را در شکل گیری شاکله ی شخصیتی کودکان و نوجوانان ایفا نماید.

انقلاب اسلامی ایران در پرتو انفساس قدسی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و امام خاومه ای دام ظلله العالی، شاهد تربیت شهیدانی بی نظیر و چهره های درخشان بوده که امروز هر یک از این الگوها، چراغی فروزان برای رشد و تعالی نسل کودک و نوجوان در سطح ملی و فراملی می باشند. سپهد شهید حاج قاسم سلیمانی یکی از این الگوهای بی نظیر است که به واسطه ی ویژگی های خاص و منحصر بفرد اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، جهادی و ولایی خویش، چنان جایگاه متمایزی یافت که شخصیت جامع و الگویی او توسط رهبر معظم انقلاب به عنوان یک «مکتب» معرفی گردید.

این جایگاه خاص از یک سو و محبوبیت بی نظیر او از سوی دیگر، فرصتی بی مانند در اختیار همه متولیان و دستگاههای فرهنگی کشور گذاشته است تا با بهره گیری از این الگوی ناب و تأثیرگذار، به تربیت نسل نوی کودک و نوجوان به عنوان «نسل سلیمانی ها» همت گماشته و آمادگی هر چه بیشتر جامعه ی ایرانی و بلکه جوامع علاقه مند و شیفته این شخصیت و الامقام در سطح بین الملل را برای تحقق آرمان های انقلاب اسلامی از جمله زمینه سازی ظهور از طریق ایجاد تمدن نوین ایرانی اسلامی را رقم زنند.

بزرگداشت سالیانه شهادت مظلومانه و جریان ساز سردار دلها حاج قاسم عزیز، بهانه و





فرصتی مناسب است تا شخصیت والا و گوهر تابناک مکتب او، با شیوه‌های مناسب به جامعه و خصوصاً کودکان و نوجوانان معرفی گردد. در این راستا معاونت پژوهش «مؤسسه روایت سیره شهدا» که بنیانش بر معرفی و رهپویی سیره و مکتب شهیدان بنا شده است، با همکاری جمعی از اساتید و فضایی کارشناس در عرصه تربیت کودک و نوجوان، به ارائه درسنامه‌ی آموزشی ویژه مربیان کودکان و نوجوانان با عنوان «سفریان مکتب حاج قاسم» اقدام نموده است.

کتاب یار مربیان کودک و نوجوان، مشتمل برده درس از درسهای نورانی و انسان‌ساز مکتب حاج قاسم می‌باشد که با ارائه قالبهای محتوایی غنی و روشمند، مبلغان، راویان و مربیان محترم را در امر معرفی سیره و مکتب حاج قاسم به نسل نواری می‌رساند. خاطر نشان می‌شود هر درس بر محور موضوع و هدفی معین، با استفاده از خاطره‌ای داستانی از زندگی حاج قاسم همراه با مسابقه، طنز، شعر و شعار، سرگرمی‌های خلاقانه و بازی‌های حرکتی طراحی شده است تا یاریگر مربیان محترم در راستای دستیابی به آموزشی جذاب برای کودکان و نوجوانان باشد.

این اثر را به عنوان تحفه‌ای ناچیز به روح بلند و ملکوتی حاج قاسم عزیز تقدیم می‌کنیم، بدان امید که با قلب پر مهرش که سرشار از عشق به خداوند متعال و اولیای الهی (علیهم‌السلام) و هم‌زمان شهیدش بود، دعاگوی همه‌ی رهپویان راه نورانی‌اش، خصوصاً کودکان و نوجوانان جهان اسلام باشد. از نظرات سازنده و پیشنهادات همه صاحب نظران به ویژه مربیان عزیز، برای تکمیل نواقص این کتاب استقبال می‌نماییم تا با استفاده از آن در چاپ‌های بعدی کتاب بتوانیم به توفیقات بهتری دست یابیم.

در پایان از تلاش و کوشش معاونت پژوهش مؤسسه حجت الاسلام محمد باقر نادم و دیگر دست‌اندرکاران و پژوهشگران محترم حجج اسلام آقایان رضا اسلامی، امیر اخوان، حجت الله بهرمن، علیرضا استوار، مسعود مختاری صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نماییم. همچنین از مدیران محترم سازمان تبلیغات اسلامی که با حمایت خود مشوق و بانی تولید این اثر ارزشمند شدند سپاسگزاریم. از خداوند منان خواستاریم ما را از رهپویان مکتب حاج قاسم و بهره‌مندان از فیض عظیم شهادت در این راه نورانی قرار دهد.

مدیر مؤسسه روایت سیره شهدا

حسین جوشقیان

پاییز ۱۴۰۰





## فهرست مطالب

- درس اول: ولی فقیه، ستون خیمه انقلاب..... ۹
- درس دوم: خدمت به مردم..... ۱۹
- درس سوم: تواضع و فروتنی..... ۲۹
- درس چهارم: شجاعت و شهامت..... ۳۹
- درس پنجم: امام زمان علیه السلام..... ۴۵
- درس ششم: کار و تلاش و دوری از تنبلی..... ۵۳
- درس هفتم: استکبارستیزی..... ۶۱
- درس هشتم: توکل و تکیه بر خدا..... ۶۹
- درس نهم: حضرت زهرا علیها السلام..... ۷۷
- درس دهم: پدر و مادر..... ۸۵





# درس اول: ولی فقیه ، ستون خیمه‌ی انقلاب

هدف:

دانش‌آموزان در این درس با احساس  
مسئولیت در برابر ولی فقیه و تمرین  
ولایت‌پذیری آشنا می‌شوند.



## شروع

مرئی کرامے!

این درس را با شعرو جملات زیر آغاز کنید.

با نام زیبای خدا / آن یاور ما بچّه‌ها / شاداب و خوشبو می‌کنم / آغاز این برنامه را»  
سلام و صد سلام به همه‌ی بچّه‌های مهربان و بچّه‌های قهرمان.  
حالتون خوبه؟  
امیدوارم حالتون خوب و خوش باشه و کارهاتون مورد پسند امام زمان عج باشه.  
راستی! بچّه‌های باهوش، یه سؤال دارم؟  
به نظر شما در زمان غیبت که ما امام زمانمون رو نمی‌بینیم، چطور می‌شه مورد  
پسند امام زمان ارواحنا له الفدا باشیم؟  
یعنی چه کار کنیم تا امام زمان عج از ما و کارهامون راضی باشند؟  
برای پیدا کردن جواب این سؤال اگر موافقید اول یک خاطره‌ی زیبا برای شما  
تعریف کنم؟  
پس خوب خوب گوش کنید...

## داستان

مرئی عزیز!

«مرئی عزیز! داستان زیر را شمرده‌شمرده و با لحن دلنشین برای بچّه‌ها تعریف کنید.»

**کله گردالی** || جمعیتی بود که بیا و ببین. جای سوزن انداختن نبود حتما می‌پرسید  
کجا؟ خب! معلومه: دانشگاه امام حسین عج.  
حتماً می‌پرسید من کی هستم؟  
- من میکروفن هستم؛ که با اون کله‌ی گردالی‌ام نشسته بودم و به اطراف نگاه  
می‌کردم. دانشجویان حسابی چشم به راه بودند. من فکر کنم یک مهمون خیلی



عزیزی داشتن. حتماً می‌پرسید چشم به راه چه کسی؟ چه مهمونی؟  
ای بابا از دست شما، همه چیز را هم که باید توضیح داد...

خب معلوم است! چشم به راه آمدن رهبر عزیز کشورمون دیگه! آخه هر سال موقع فارغ‌التحصیلی پاسداران دانشگاه افسری امام حسین علیه السلام که میشه، رهبر معظم انقلاب که فرمانده کل قوا هم هستند تشریف می‌برند دانشگاه تا در مراسم فارغ‌التحصیلی و اهدای سردوشی دانشجوها شرکت کنند و برای دانشجویهایی که تازه می‌خواهند وارد لباس مقدس پاسداری بشوند صحبت کنند.

خلاصه حیاط دانشگاه پر از جمعیت بود؛ لابد حتماً می‌خواهید اینم بدانید که دیگر چه کسانی در سالن بودند. خدایی این را دیگر می‌دانید، نه؟

نه؟ ای بابا! خب! معلوم است، همهی فرماندهان رده اول کشور بودند.

حاج قاسم؟ ای بابا! حاج قاسم که گل سرسید است.

بگذریم! بالاخره لحظه موعود فرا رسید و آقا وارد شد. اما موقع ورود آقا یک اتفاق جالب افتاد. چه اتفاقی افتاد؟

نمی‌گویم. نه! می‌گویم. شوخی کردم.

می‌دونید چیه بچه‌ها؟! فرماندهان برای اینکه احترام نظامی بدهند، دست راستشان را کنار سرشان گذاشتند. اما آن‌روز حاج قاسم هم‌زمان که احترامی نظامی گذاشت و دست راستش را کنار کلاه قرار داده بود، دست چپش را هم روی قلبش گذاشت! و با محبت به صورت آقا نگاه کرد...

چرا این‌کارو کرد؟ حالا چرا روی قلب گذاشت؟ خدایی این را خودم هم نفهمیدم. اما شنیدم که بعد از مراسم یکی از دوستای حاج قاسم ازش پرسید: «حاجی! معمولاً موقع ورود فرمانده کل قوا احترام نظامی می‌گذارند، اونم اینجوریه که برای احترام دست رو کنار سر می‌ذارن، شما که احترام نظامی گذاشتی پس دیگه چرا اون دستتون رو هم روی سینه گذاشتین؟!» حاج قاسم گفت: «حس کردم آقا نگرانند. دست گذاشتم روی سینه‌م تا بگم حاج قاسم فدات بشه آقای من».

دلم غنچ زد. من هم می‌خواستم دستم را بگذارم روی سینه‌ام و بگویم: «حاج قاسم! جانم فدایت».

بسیار خب! خودم می‌دانم که دست ندارم. برای همین توی دلم گفتم. توی دل هم قبول است دیگر!

## شعار

مرئی کرامے!

برای ایجاد رقابت و شور و هیجان بین بچه‌ها از شعار زیر استفاده کنید. برای این کار می‌توانید از دانش‌آموزان بخواهید تا همه با هم یا در دسته‌های دو تایی یا بیشتر شعار را تکرار کنند.

رهسپاریم با ولایت تا شهادت  
وای اگر خامنه‌ای حکم جهادم دهد \*\*\* ارتش دنیا نتواند که جوابم دهد  
آمریکا در چه فکریه؟ \*\*\* خامنه‌ای خمینیه

## شعر

مرئی کرامے!

شما در این بخش می‌توانید با خواندن شعر، ضمن انتقال مفاهیم مرتبط با موضوع درس، فضای کلاس را تلطیف و آرائه‌ی خود را متنوع کنید».

لطف خدا یاور ماست، رحمت حق بر سر ماست  
عالمی اندر بر ماست، خامنه‌ای رهبر ماست  
تاج گل کشور ماست، نور دو چشم تر ماست  
عالم روشنگر ماست، خامنه‌ای رهبر ماست  
نائب و سرباز ولی، آیت حق نور جلی  
رحمت حی ازلی، پور علی، سید علی

\*\*\*

پرسید زمن رفیق با تجربه‌ای \*\*\* ای بر لب تو ز دوست هر زمزمه‌ای  
محبوب تو کیست؟ بی‌تأمل گفتم \*\*\* سید علی حسینی خامنه‌ای

## گره داستانی

۱ توصیه امام خمینی(ره) به رزمندگان در عملیات خیبر که وقتی بین فرماندهان اختلاف نظر پیش می‌آید که جزایر مجنون را ترک کنند یا بمانند امام خمینی(ره) آن جمله معروفش را می‌گوید که (جزایر باید حفظ شود). و این جمله حُسن ختامی می‌شود برای تمام اختلاف نظرهای فرماندهان و رزمندگان با جان و دل جزایر را حفظ می‌کنند.

۲ یکی از عملیات‌های مهم غرب کشور به پایان رسید. بعد از هماهنگی، بیشتر رزمندگان به زیارت امام خمینی(ره) رفتند، با وجود اینکه ابراهیم در آن عملیات حضور داشت ولی به تهران نیامد، رفتم از او پرسیدم: چرا شما نرفتید؟! گفت: نمی‌شده همه بچه‌ها جبهه‌ها را خالی کنند. باید چند نفری بمانند. گفتم: گفتم واقعا به این دلیل نرفتی؟! مکتی کرد و گفت: ما رهبر را برای دیدن و مشاهده نمی‌خواهیم، ما رهبر را می‌خواهیم برای اطاعت کردن؛ من اگر نتوانستم رهبر را ببینم مهم نیست، بلکه مهم این است که مطیع فرمانش باشم و او از من راضی باشد. (روایتی از شهید ابراهیم هادی)

۳ عید غدیر بود و برای تبریک خدمت آقا رسیده بودیم، من در مراسم کنار صیاد نشسته بودم و دستم را گذاشته بودم روی دستش. آقا که شروع به صحبت کردند، صیاد آرام دستش را از زیر دست من بیرون کشید و دفترچه‌اش را برداشت و شروع کرد به نوشتن.

وقتی مراسم تمام شد و داشتیم بر می‌گشتیم، ازش پرسیدم «حاج علی، برای چی موقع سخنرانی آقا یادداشت‌برداری می‌کنی، حرف‌های ایشان را از تلویزیون پخش می‌کنند.»

گفت: «تأخیر در اجرای امر فرمانده برای ما زشته، منتظر اخبار نمی‌مونم، در فاصله‌ای که می‌شینم توی ماشین این صحبت‌ها را به دستورالعمل تبدیل می‌کنم، وقتی به ستاد کل رسیدم، می‌دم برای تایپ و بعد هم اجرا. تو شاید حرف‌های آقا را سخنرانی تلقی کنی ولی برای من این حرف‌ها سخنرانی نیست، دستوره.» (روایتی از شهید سپهبد علی صیاد شیرازی)<sup>۲</sup>

۱. سلام بر ابراهیم، نشر گروه فرهنگی ابراهیم هادی، ص ۱۲۶.

۲. خدا خواست زنده بمانی، نشر روایت فتح، ص ۱۴۰.



## طنز

### مرئی عزیز!

شما می‌توانید با استفاده از طنز، ضمن آموزش، فضای جلسه را شاد و با نشاط کنید. برای این درس این طنز به شما پیشنهاد داده می‌شود.

میگن یک روز تو جبهه یک رزمنده که خیلی عاشق رهبری بود، وقتی می‌خواست تکبیره الاحرام نماز رو بگه، می‌گفت: «الله اکبر، خمینی رهبر». بعد شروع می‌کرد به خواندن نماز «بسم الله الرحمن الرحیم...»  
یک بار یکی از دوستاش به اون گفت: «این جوری که شما می‌گی نماز باطله.»  
رزمنده که خیلی بهش برخورد بود گفت: «باشه فهمیدم.»  
بعد دوباره شروع کرد به نماز خواندن: «الله اکبر، خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه...»  
بچه‌ها دوست دارید با هم تکرار کنیم؟

### مرئی کرامے!

شعار بالا را با بچه‌ها تکرار کنید.

## مسابقه‌ی جدولی

### مرئی کرامے!

سوالات زیر را بیان کنید و از دانش‌آموزان بخواهید با اتصال حروف اول و آخر کلمه‌ی جواب، رمز مسابقه را به دست بیاورد. رمز مسابقه عبارت «جانم فدای رهبر» است.

### راز کلمات ||

۱. فرمانده سپاه خرمشهر = جهان آرا ..... (ج - ا)
۲. پشیمان = نادم ..... (ن - م)
۳. نشستن هواپیما = فرود ..... (ف - د)
۴. اشرف آیات قرآن = آیت‌الکرسی ..... (ا - ی)
۵. نام کوچک امام خمینی = روح‌الله ..... (ر - ه)
۶. لقب معروف امام پنجم علیه السلام = باقر ..... (ب - ر)

## بازی حرکتی

به صورت ترکیبی کلمات «رهبر، ولی فقیه، انقلاب اسلامی، امریکا، اسرائیل و...» را بیان کنید و از دانش آموزان بخواهید با شنیدن کلمات مرتبط با موضوع ولایت (رهبر، ولی فقیه، انقلاب اسلامی و...)، سلام نظامی دهند و با شنیدن کلمات مرتبط با نام دشمنان (آمریکا - اسرائیل و...)، مشتِ گره‌کرده‌ی خود را به صورت تکبیر گفتن بالا آورند.

## خلاقیت در کلاس

با استفاده از قیچی، طرح (صفحه بعد) را برش بزنید تا تبدیل به تصویر کلمه مقدس الله شود؛ در حین کار در مورد نسبت بین خداوند متعال و ولی فقیه، توضیح بدهید.

## پایان

برای پایان این درس، اشعار و جملات زیر را بیان کنید.

۱. دستامونو می‌بریم بالا \*\*\* با همدیگه می‌کنیم دعا  
عمر زیاد بده خدا \*\*\* هم به مامان هم به بابا  
خدا ماها رو دوست داره \*\*\* دعامونو قبول داره  
چشم می‌دوزیم به آسمون \*\*\* می‌گیم خدای مهربون  
غصه رو از ما بردار \*\*\* رهبر ما نگه دار

۲. با ولایت می‌مانیم \*\*\* شور ما از عاشورا است  
ای عاشقان بسم‌الله \*\*\* راه قدس از کربلاست  
نگذارم در میدان تنها ولی را \*\*\* مولایم رهبرم سید علی را (۲ مرتبه)  
کل یوم عاشورا \*\*\* کل ارض کربلا  
وارث خون حسین \*\*\* مهدی زهرا بیا  
یار مظلومان کی می‌رسی از راه \*\*\* العجل العجل یا حجت‌الله (۲ مرتبه)

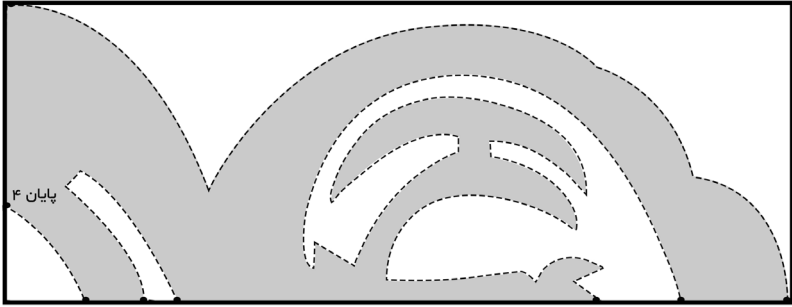




مرحله اول: کاغذ مستطیل شکل را از وسط تا می‌زنیم

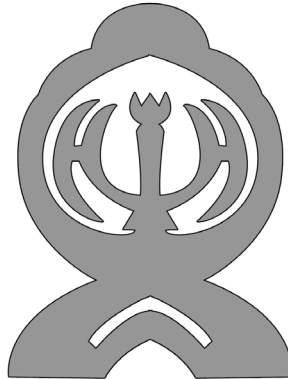
مرحله دوم: مطابق شکل برش می‌زنیم

پایان ۲



شروع ۳ پایان ۳ شروع ۴

شروع ۲ پایان ۱ نقطه شروع ۱





## درس دوم: خدمت به مردم

هدف:

دانش‌آموزان در این درس با ایجاد روحیه  
خدمت به مردم و مردم‌داری آشنا  
می‌شوند.



## شروع

مرئی کرامے!

برای شروع درس، شعرو جملات زیر را با شادی و نشاط بیان کنید.

به نام خداوند بخشنده و مهربان  
خدای خوب و مهربان \*\*\* داده به ما گوش و زبان  
بخشیده ما را دل و جان \*\*\* چشم و سر و دست و دهان  
او داده ما را عقل و هوش \*\*\* او داده ما را آب و نان  
از لطف نعمت‌های او \*\*\* ما زنده‌ایم و پرتوان  
بعد از نام خدا، سلام می‌گم خدمت‌همه‌ی دوستان گل و مهربون و خوش‌قلب  
خودم. دوستانی که قلب‌های مهربونشون مثل آینه صاف صاف و براقه!  
حالا می‌خوایم برنامه رو با نام خدای مهربون شروع کنیم. خدایی که به ما نعمت‌های  
فراوانی عنایت کرده تا از اون‌ها به بهترین شکل استفاده کنیم.  
دوستان خوبم! کی می‌دونه که خداوند چرا به ما چشم داده؟»

مرئی کرامے!

«مکت کنید و اجازه دهید بچه‌ها نظراتشان را بیان کنند. سپس ادامه بدهید»

بله! آفرین به شما!  
برای اینکه نعمت‌های زیبای خداوند رو ببینیم و لذت ببریم و خدا رو شکر کنیم.  
برای اینکه مامان و بابای مهربون و خواهر و برادر و دوست‌هامون رو ببینیم و با  
اون‌ها صحبت کنیم.  
حالا کی می‌دونه که خداوند مهربون، چرا به ما دست داده؟»

مرئی کرامے!

مکت کنید و اجازه دهید بچه‌ها نظراتشان را بیان کنند. سپس ادامه بدهید...

آفرین به شما!  
 برای اینکه کارهامون رو انجام بدیم. تکالیفمون رو بنویسیم. به بقیه کمک کنیم و دست اون‌ها رو بگیریم.  
 آفرین به شما عزیزان من که این قدر مهربون و زرنگ هستید و به بقیه خدمت می‌کنید.  
 اصلا می‌دونید؟ شاید خداوند به ما دوتا دست داده تا با اون‌ها به بقیه کمک کنیم.  
 شاعر می‌گه:

دانی که چرا خدا تو را داده دو دست \*\*\* من معتقدم که اندر آن سزای هست  
 یک دست به کار خویشتن پردازی \*\*\* با دست دگر ز دیگران گیری دست

### مرثی گرامی!

«حین خواندن شعر، با حرکات دست مفهوم شعر را برای بچه‌ها روشن کنید» بعد از شعر  
 ادامه بدهید:

خب! حالا به سؤال! آیا شهدا هم با دست‌هاشون به مردم کمک کردند؟  
 آفرین!  
 شهدای ما بهترین الگو و نمونه بودند که به مردم خدمت کردند. مثل کی؟ آفرین!  
 مثل سردار شهید حاج قاسم سلیمانی. دوست دارید به داستان خیلی بامزه از کمک  
 حاج قاسم بشنوید؟ پس خوب گوش کنید»

### مرثی گرامی!

داستان زیر را با لحن دلنشین و شور و هیجان برای بچه‌ها تعریف کنید.

## ..... خاطره داستانی

خوشبخت‌ترین گنده‌ی تاریخ || (مرثی گرامی! شما می‌توانید معنی گنده را از روی عکس برای بچه‌ها توضیح بدهید).  
 یوهوووو... یوهوووو توی آب‌ها شنا می‌کردم و خوش و خرم موج‌سواری می‌کردم.  
 سوار آب بودم و بالا و پایین می‌رفتم. در طول تاریخ هیچ گنده‌ای به خوشبختی من نبوده که بتواند توی آب این‌طور شُرْشُر بازی کند. آب توی خانه‌ها و تمام



خیابان‌ها را گرفته بود و من بدجوری خوش‌خوشانم بود. می‌رفتم و می‌رفتم تا اینکه به تخته‌سنگی گیر کردم. اولش خیلی عصبانی شدم، اما بعد به حرف‌های مردمی که آن‌جا بودند گوش کردم. خیلی دلم سوخت. طفلکی‌ها زندگی‌شان را آب برده بود. دیدم غمگین هستند و غصه می‌خورند. من هم می‌خواستم گریه کنم اما یک دفعه بین مردم شور و هیجانی به پا شد. درست می‌دیدم؟ یا خواب می‌دیدم؟ خودش بود؟ حاج قاسم بود؟ بله! درست می‌دیدم. حاج قاسم بود. می‌خواستم بگویم حاج قاسم شما کجا؟ این‌جا کجا؟ شما حالا باید در جنگ با داعش باشی. اما چیزی نگفتم و گوش کردم. شنیدم که بله! حاج قاسم جنگ با دشمن را رها کرده و به خوزستان آمده تا به مردم سیل‌زده کمک کند. او شانه‌به‌شانه‌ی مردم کمک می‌کرد. دورتادور آب‌ها را با گونی سیل‌بند درست کرد. با مردم به زبان عربی، حرف می‌زد. بعد هم با لباس‌های ساده روی یکی از سیل‌بندها، بین مردم نشست. تعجب کردم! آخر فرمانده هم این‌قدر مردمی؟! همان‌وقت مردی عرب شروع کرد که از سیل آه و ناله کند. از اینکه کسی کمکشان نیامده گلایه می‌کرد، اما حاج قاسم با زبان شیرین عربی به شوخی گفت: «باران نبارد ناراحت می‌شوی، باران ببارد هم ناراحت می‌شوی». چه بامزه! ریزریز خندیدم. فکرش را بکن! یک فرماندهی بزرگ بین مردم ای‌والله ندارد؟ دارد.

به گمانم من خوشبخت‌ترین‌کننده‌ی تاریخم. چون حاج قاسم را از نزدیک دیدم، آن هم بین مردم. تازه حاج قاسم به بقیه‌ی مدافعان حرم هم گفته بود که به خوزستان کمک کنند. او گفت: «کمک به خوزستان مثل دفاع از حرم است. ما در دفاع از حرم می‌خواهیم انسان‌ها عزیز بمانند و کسی احساس بیچارگی نکند و حالا هم باید کمک کنیم انسان‌ها عزیز بمانند و از خانه‌هایشان آواره نشوند». به‌به! عجب حرف‌هایی! من که حظ کردم.

## شعار

مربی گرامی!

«برای ایجاد شور و هیجان بین بچه‌ها از شعار زیر استفاده کنید.»

ما بچه‌های ایران حاج قاسم دوست داریم.

## شعر

مرئی گرامے!

«مرئی گرامی! دانش آموزان را به یک شعر دعوت کنید».

حالا وقت چیه؟ - عالیہ! وقت شعرہ. پس بریم کہ داشتہ باشیم.  
یک پیرزن دیروز، از کوچہ رد می شد \*\*\* باخستگی می برد، یک بستہ را با خود  
دیدم کہ می لرزد، دست و عصای او \*\*\* انگار سنگین بود، بستہ برای او  
رفتم جلو گفتم: «خستہ شدی مادر \*\*\* این بستہ را حالا، من می برم دیگر»  
آن پیرزن خندید، با صورتی خستہ \*\*\* تا خانہ اش رفتیم، ہمراہ آن بستہ

بچہ ها به نظر شما این بچہ کہ تو شعر ما بود چه کار خوبی انجام داد؟

وای وای وای! شاعر بزرگ ما سعدی ببینید چه شعر قشنگی سروده. یہ شعر برای  
کمک کردن آدمها به هم. بچہ ها جالبہ بدونید این شعر بر سر در سازمان ملل یعنی  
همون جایی کہ همه کشورها توش عضو هستند نوشته شدہ. خوب گوش کنید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند \*\*\* کہ در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار \*\*\* دگر عضوها را نماند قرار  
تو کز محنت دیگران بی غمی \*\*\* نشاید کہ نامت نهند آدمی

## گرہ داستانی

بنا به روایتی کہ ابن شہر آشوب، نویسنده مشہور شیعه در قرن ششم به  
نقل از یعقوب بن اسحاق نوبختی روایت کرده است. امام رضا علیه السلام روزی به  
گونه ای وارد حمام نیشابور شد کہ حاضران متوجه نشدند آن حضرت دارای مقامی  
است. ابن شہر آشوب می نویسد: حضرت رضا علیه السلام وارد حمام شد. یکی از کسانی  
کہ حاضر بود و ایشان را نمی شناخت از آن حضرت خواست تا دلاکی او را کرده و  
به اصطلاح امروزہ کیسہ او را بکشد. حضرت درخواست او را پذیرفت و مشغول  
کار شد. برخی کہ امام را می شناختند، آن مرد را درباره امام رضا علیه السلام آگاہ کردند و  
او مشغول عذرخواهی شد. با این حال امام به او آرامش داده و همچنان به دلاکی



او مشغول بود.<sup>۱</sup>

**۲** روز عقدش ما را هم دعوت کرده بود، تا حرکت کردیم و رسیدیم ساعت دو بعد از ظهر بود، مکتی که نشستیم و گلویی تازه کردیم عاقد هم آمد، ولی سید علی اصغر هنوز نیامده بود، همه منتظر رسیدن آقای داماد بودیم اما هرچه گذشت خبری ازش نشد.

چند نفر رفتن دنبالش و به سختی پیدایش کردند. وقتی آمد فهمیدیم موقعی که داشته از حمام عمومی روستا برمیگشته تا بیاید و پای سفره عقد بنشیند، تو مسیر متوجه صدای یکی از اهالی روستا می‌شود که داشته به خاطر خشک شدن چاه آب منزلش گریه می‌کرده، سید علی اصغر رفته بود برایش یکی - دو متر چاه کنده بود تا به آب رسیده بود، خلاصه با همون سر و وضع که از چاه اومده بود بیرون، آمد نشست پای سفره عقد. (روایتی از روحانی شهید سیدعلی اصغر حسینی)<sup>۲</sup>

**۳** بعد از آنکه محسن وارد سپاه شد، عصرها به کتابفروشی می‌آمد و پولی را که از این کار به دست می‌آورد برای اردوهای جهادی کنار می‌گذاشت. رشته‌ی تحصیلی محسن برق ساختمان بود و کار برق‌کشی هم انجام می‌داد، پول دست‌مزدش را در قُلکی که برای این کار کنار گذاشته بود، جمع می‌کرد و هر دفعه که به اردوی جهادی می‌رفتیم، سه چهار میلیون که جمع کرده بود را خرج روستا می‌کرد. (روایتی از شهید مدافع حرم، محسن حججی)<sup>۳</sup>

## طنز

بنی آدم اعضای یکدیگرند \*\*\* که سر دو ریالی به هم می‌پرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار \*\*\* دگر عضوها می‌کنند افتخار  
تو کر محنت دیگران بی غمی. \*\*\* گمانم پسر عمه شلغمی

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲. عمامه‌های خاکی، نشر شهید کاظمی، ص ۵۹.

۳. سروشقی، نشر شهید کاظمی.

## ..... مسابقه جدول

مربی گرامے!

«سؤالات زیر را از دانش‌آموزان بپرسید و بعد با اتصال حرف اول و دوم پاسخ‌ها، رمز مورد نظر به دست می‌آید. (رمز: خدمت به مردم)»

۱. کسی که ما را آفریده: خدا
۲. عروسکی که در زمین‌های کشاورزی قرار می‌دهند تا پرندگان و حیوانات به مزرعه حمله نکنند: مترسک
۳. ماه پیروزی انقلاب اسلامی: بهمن
۴. نام بانویی که سوره‌ای از قرآن به نام ایشان است: مریم
۵. وسیله‌ای برای سنجش دما: دماسنج

## ..... بازی حرکتی

۱. سر به سرت می‌ذارم، کلاه به سرت می‌ذارم

مربی گرامے!

کمک کنید تعدادی از دانش‌آموزان در یک صف و با فاصله از یکدیگر قرار بگیرند. شعر بالا را بخوانید و از دانش‌آموزان بخواهید کلاهی که دست یکی از آنان است، بعد از آنکه بر سر خودش گذاشت، آن را از سر خود بردارد و به نفر بعدی تحویل دهد. این کار را ادامه دهید تا زمانی که شعر تمام شود. در این زمان کلاه دست هر کدام از دانش‌آموزان باشد او بازنده است.

این مسابقه مانند مسابقه توپ شیطان می‌باشد و ضمن پیام ایثار و از خود گذشتن (چیزی را برای خود نگه‌نداشتن و انفاق به دیگران)، سرعت عمل دانش‌آموزان را هم مورد محک قرار می‌دهید.

۲. بستن دکمه با چشمان بسته
- دانش‌آموزان دو به دو روبروی هم قرار می‌گیرند و چشم یکی از آن‌ها بسته



می‌شود. آن‌گاه از او خواسته می‌شود دکمه‌های باز نفر مقابل را با سرعت ببندد. هر یک از دانش‌آموزان زودتر دکمه‌ها را ببندد برنده است.

## پایان

بله بچه‌ها انسان با بندگی و خدمت به مردم می‌تواند مثل یک کبوتر پرواز کنه بره بالا بالا

بالا تر از ستاره - تو آسمان بهشت - پرواز کند دوباره - بگه خدا خدا جون - خدا جون مهربون - دست من را تو بگیر - ببر من را تو بهشت

پس بیایید همه با هم دعا کنیم ، پس همه دست‌ها را بیاورند بالا:

با این دو دست کوچکم \*\*\* دست می‌برم پیش خدا

با دل پاک و روشنم \*\*\* دعا کنم، دعا دعا

آهای خدا خدا خدا \*\*\* بشنو دعا‌های مرا

دعا برای مادرم \*\*\* دعا به شادی بابا

به جان حضرت رضا \*\*\* ما را نکن ز خود جدا

صلوات





## درس سوم: تواضع و فروتنی

هدف:

دانش‌آموزان در این درس با محاسن  
صفت تواضع و معایب صفت تکبر و فخر  
فروشی آشنا می‌شوند.



## شروع

### مرئی کراے!

برای شروع این درس شعرو جملات زیر را با شادی و نشاط بیان کنید.

به نام خداوند شور آفرین \*\*\* خداوند والفجر و فتح المبين  
خداوند آن‌ها که پرپر شدند \*\*\* شب آتش و خون کبوتر شدند

به نام خداوند بخشنده مهربان  
بچه‌های مهربون قبل از هر کاری نام خدا رو می‌بریم و بعد سلام.  
پس همه بلند و محکم می‌گیم «سلام». بلندتر، محکم‌تر، قشنگ‌تر، همه بگین  
«سلام»، هیچکی نگه «سلام» (دانش‌آموزان به اشتباه می‌افتند).

### مرئی کراے! سپس شعر زیر را بخوانید:

سلام دستور دینه \*\*\* یہ حرف دلنشینه  
ای بچه‌های با هوش \*\*\* هرگز نشه فراموش  
نشان دین سلامه \*\*\* بهتر ز هر کلامه

### مرئی کراے!

دست را مشت کنید و بگویید: «نشان دین سلامه» و از بچه‌ها بخواهید ادامه مصرع را  
تکرار کنند. سپس ادامه دهید:

آفرین! چقدر پرانرژی! حالتون خوبه؟ سرحال و قبراق هستید؟ خب ان شاء الله که  
خوب و سلامت باشید. برای اینکه موضوع برنامه‌مون مشخص بشه، اول یک بازی  
انجام بدیم. کیا آماده‌ی بازی هستید؟  
خیلی خب! عالی‌ه. بازی ما، بازی با حروفه، من چندتا سؤال می‌پرسم و با جواب‌های  
شما، حروف و کلمات تغییر می‌کنه، تا ببینیم آخرین کلمه چی هست؟  
حرف بیست و دوم الفبا: غ - غر - غرو - غرور



## مرئی گرامے!

مربی گرامی! شما می‌توانید بعد از نوشتن «غر» بگویید «غزدن؟ نه! نه! نه! نه! منظورم این نبود». و بعد از «غرو» بگویید «غروب؟ نه! نه! نه! نه! منظورم اینم نبود» و بعد از تکمیل کلمه‌ی «غرو» بگویید «وای! وای! وای!» چه کار بدی.

بچه‌ها جونم! غرور یعنی این که آدم خودشو از بقیه بهتر بدونه. حالا کی می‌دونه تواضع یعنی چی؟

## مرئی گرامے! مکث کنید تا کودکان نظراتشان را بیان کنند.

بله! یعنی خاکی بودن و اینکه ما خودمون رو از دیگران بالاتر ندونیم. آفرین! خب بچه‌ها! شما می‌تونید نام چند نفر از آدم‌های متواضع و نام چند نفر از آدم‌های متکبر رو بگید؟ بچه‌های گل تا حالا به عاقبت این آدم‌ها فکر کردید؟ می‌تونید بگید کدومشون از همه عزیزتر هستند؟  
خب قبل از اینکه جواب این سؤال و بدیم، بهتره بریم سراغ یه داستان جالب از مریم و خواهرش زهرا تا ببینیم چیکار می‌کنند این دوتا خواهر.

## ..... خاطره داستانی

**بهترین مدال** || مریم مدالش را زیر دندان گرفت و گاز زد و گفت: «نه! واقعاً طلاست». بعد مدال را گردن انداخت و دوان‌دوان به خانه رفت. وقتی وارد خانه شد از خوش‌حالی کیفیتش را دم در رها کرد و گفت: «مامان من برنده شدم، برنده شدم». خواهر کوچکش، زهرا و مادر بدو بدو دویدند. مامان، مریم را ماچ کرد و گفت: «باعث افتخارمی، تو گل زیبای منی». زهرا هم دم گرفت و گفت: «باعث افتخارمی، تو گل زیبای منی». بعد زهرا گفت: «آبجی! چندم شدی؟» مریم ناز کرد و گفت: «خب معلومه! اول!» زهرا گفت: «پس خیلی تند می‌دویدی». مریم گفت: «وا! چه حرف! خب معلومه! دارم می‌گم اول شدم، فکر کردی کم‌الکیه؟» زهرا گفت: «می‌شه منم مدالت رو ببینم؟» مریم گفت: «نه! خرابش می‌کنی.» و به سمت میز کنار سالن رفت. به دقت مدالش را از گردن درآورد و روی میز گذاشت و به آشپزخانه رفت.

وقتی برگشت، دید زهرا کنار مدال ایستاده. دادش هوا رفت: «بهش دست نزن!»



مادر سراسیمه رسید و گفت: «چی شده؟ زلزله شده؟» مریم گفت: «می‌خواست به مدالم، که مهمترین مداله، دست بزنه». مادر گفت: «در مورد مدال ذوالفقار چیزی می‌دونی؟» مریم گفت: «نه!» مادر گفت: «نشان ذوالفقار بالاترین نشان در نظام جمهوری اسلامی ایرانه. رهبر این نشان رو به حاج قاسم داده و تا قبل از حاج قاسم به هیچ کس داده نشده». زهرا گفت: «عجب مدالی! پس حتما حاج قاسم حسابی با اون پز می‌داده». مادر گفت: «نه! حاج قاسم می‌گفت: «اینا همه مدالای دنیاست. دعا کنید یه روز مدال واقعی رو از خدا بگیرم». آخرم مدال شهادت رو از خدا گرفت». علی گفت: «بچه‌هاش چی؟ بچه‌ها که حتما با مدال باباشون پز می‌دادند». مادر گفت: «نه! حاج قاسم به بچه‌هاش می‌گفت: «شما نباید مغرور بشید. همیشه یادتون باشه، پدر شما فقط سرباز مردمه و شما هم از مردم هستید و باید به مردم خدمت کنید». بله بچه‌ها! حاج قاسم این طوری بوده». مریم گفت: «اوه! فرماندهی بزرگ اصلا پز نمی‌داده». زهرا گفت: «بعضیا یاد بگیرن». مریم مدال را برداشت، گردن خواهرش انداخت و گفت: «بعضیا یاد گرفتند».

## شعار

مرئی کر اے!

برای ایجاد شور و نشاط در کلاس جملات زیر را بیان کنید.

بچه‌های عزیز گول شیطان را نمی‌خورند، پس همه بگید:  
ما بچه‌ها زرنگیم \*\*\* با شیطان می‌جنگیم

## شعر

بچه‌های نازنین با شعر موافقید؟ پس بریم برای یه شعر بانشاط:  
من کودکی دلشادم.....می‌گویم با فریادم  
از خودخواهی و غرور.....همیشه من آزادم  
آدمی که خودخواهه.....مثل اینکه تو چاهه  
هیچکی دوستش نداره.....می‌ره توی بیراهه



## گره داستانی

مریم صیاد شیرازی فرزند شهید سپهبد علی صیاد شیرازی می‌گوید: روز عید غدیر پدرم درجه سرلشکری‌اش را از دستان حضرت آقا گرفتند. وقتی به منزل رسید، خیلی خوشحال بود، دورش را گرفتیم و سؤال کردیم خیلی خوشحالید که درجه سرلشکری گرفتید؟ پدرم جوابی نمی‌داد، پطره می‌رفت و شوخی می‌کرد. خیلی که اصرار کردیم گفت؛ آره، خیلی خوشحالم ولی خدا شاهد است، خوشحالی من به خاطر این درجه نیست، برای من درجه سرهنگی، سرتیپی و سرلشکری و سپهبدی هیچ تفاوتی ندارد، خوشحالی من به این خاطر است که مقام معظم رهبری به نیابت از امام عصر علیه السلام از عملکرد من راضی هستند و این درجه را به من دادند. خوشحالی من به خاطر رضایت ایشان است و نه چیز دیگری!

## مسابقه

مربی گرامی!

جدول زیر را روی تابلو ترسیم کنید و با طرح سؤالات از دانش‌آموزان بخواهید که جدول را کامل کنند. (رمز: با کامل کردن جدول، اگر حروف اول پاسخ‌ها را کنار هم قرار دهید، کلمه‌ای به دست می‌آید که مخالف تواضع و فروتنی است: تکبر).

					۱
					۲
					۳
					۴

۱. با آن ذکر می‌گویند.
۲. از اسماء حضرت زهرا علیها السلام.
۳. یکی از عملیات دفاع مقدس.
۴. شهری از استان تهران.

## طنز

یه روز علی زنگ می‌زنه دوستش احمد می‌پرسه: «کجایی؟» احمد با کلی غرور می‌گه: «وای نمی‌دونی که من الان توی یکی از سواحل خوش آب و هوا دارم خوشمزه‌ترین غذاها را می‌خورم. چطور؟» علی می‌گه: «آخه من الان پشت سرت تو همین اتوبوسی که تو هستی نشسته‌ام، اگه پول نداری کرایه‌تو حساب کنم.»

## بازی حرکتی

### مرئی کرامے!

با ذکر مصادیق تکبر و تواضع، ازدانش آموزان بخواهید عکس العمل مناسب نشان دهند، مثلاً با ذکر مصادیق تواضع از آنان بخواهید دست بر سینه بگذارند و یا دست خود را به نشانه‌ی دست دادن جلو بیاورند. برای مصادیق تکبر دست خود را به پشت سر ببرند و دستشان را پنهان کنند.

#### مصادیق تواضع:

- سلام دادن
- خوشرویی کردن
- کمک کردن
- کمک در خانه
- انجام دادن کارهای شخصی توسط خود انسان

#### مصادیق تکبر:

- سلام نکردن
- اخم کردن
- کمک نکردن
- پز دادن
- احترام نکردن
- بی توجهی به دیگران

## ..... کاردستی (کار با بادکنک)

مرئی گرامے!

با استفاده از بادکنک‌های مخصوص سرگرمی، شکل خرگوش را درست کنید و همزمان یا بعد از ساخت خرگوش شعر زیر را بخوانید و از دانش‌آموزان بخواهید در جواب مصرع اول بگویند «وای وای وای».

خرگوش مغرور \*\*\* وای وای وای \*\*\* خیلی پز می‌ده \*\*\* وای وای وای

بعد از این مرحله به شکست خرگوش از لاک پشت اشاره کنید و از بچه‌ها بخواهید که علت شکست او را بیان کنند.

## ..... خلاقیت در کلاس

مرئی گرامے!

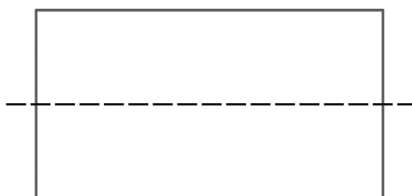
با استفاده از قیچی، طرح (صفحه بعد) را برش بزنید تا تبدیل به تصویر خرگوش شود؛ در حین کار در مورد ماجرای خرگوش مغرور و لاک پشت یا نگوهرش غرور و تکبر، توضیح بدهید.

## ..... حدیث

امام علی علیه السلام فرمودند: «کسی که متکبر باشد از نابودی در امان نیست».

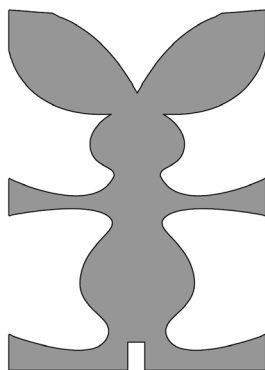
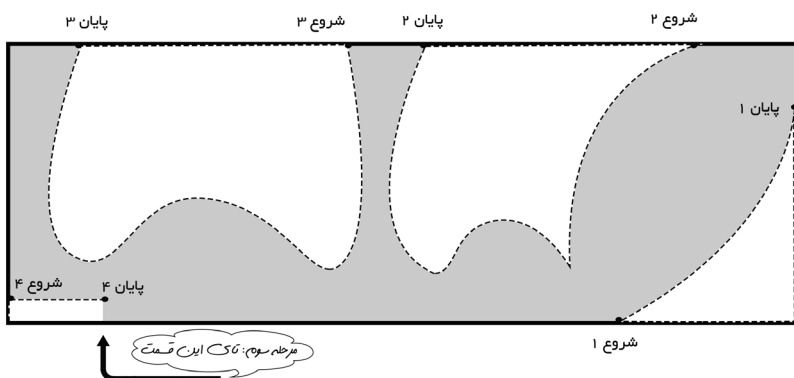
## ..... پایان

خب آخر برنامه ما هست و می‌خواهیم دعا کنیم.  
ولی دعای امروز ما فرق داره، همه دستهاشون رو بیارند بالا و به ترتیب هر کسی یک دعا می‌کنه و همه الهی آمین میگن! آماده‌اید؟؟!!  
اول هم خودم شروع می‌کنم:  
خدایا پدر و مادرهای مهربونمون رو حفظ کن (الهی آمین) و...  
آخرین دعا: خدایا دعاهای این جمع رو مستجاب بگردان (الهی آمین).



مرحله اول: کاغذ مستطیل شکل را از وسط تا می زنیم

مرحله دوم: مطابق شکل برش می زنیم







## درس چهارم: شجاعت و شهامت

هدف:

دانش‌آموزان در این درس با مفاهیم  
شجاعت و شهامت آشنا می‌شوند.





## مرثیہ کراۓ!

این درس را با شعرو جملات زیر آغاز کنید.

به نام آن که نام دلربایش \*\*\* بود درمان درد بندگان  
 به لب ذکر شفا بخش تو دارم \*\*\* خدایا هر چه دارم از تو دارم  
 بچه های عزیز! بعد از به نام خدا چی باید بگیم؟ بسم الله الرحمن الرحیم؟  
 بعدش چی؟  
 آفرین! سین، لام، الف، میم. یعنی چی؟  
 احسنه به شما! یعنی سلام.

سلام به روی ماهت \*\*\* به کاکلت، کلاهت  
 سلام به چشم و ابروت \*\*\* به گوش و بینی و موت  
 سلام به ناز چشمات \*\*\* به سیب سرخ لپتات  
 سلام که خیلی ماهی \*\*\* چشم نخوری الهی

بچه های گل! سلامی به زیبایی تمام گلها به شما دوستان زرنگ و باهوشم که  
 آماده هستید به برنامه ی خیلی قشنگ و زیبا اجرا کنیم.  
 امروز می خوام در مورد به صفت خیلی خوب که خیلی از شما دوست دارید،  
 صحبت کنم. به نظرتون منظورم چیه؟  
 خب! برای اینکه این صفت رو پیدا کنیم، اول به خاطره زیبا تعریف کنم. موافقید؟

## مرثیہ کراۓ!

داستان زیر را با لحن دلنشین برای کودک بیان کنید.

## خاطره داستانی

نام داستان: **هیس! آهسته!** || ساعت ده شب بود. بیابان و همه جا تاریک تاریک بود. فقط من ماه، در آسمان کامل و پر نور می درخشیدم. داشتم چرت می زدم که یک دفعه دیدم حاج قاسم از پشت سنگر دستش را دراز کرد و عراقی ها را به یکی از سربازانش نشان داد. او پچ پچ کنان گفت: «برای اینکه بریم قاطی لشکر دشمن، اصلاً نباید حرف بزنی چون اگه بفهمند ایرانی هستی می کشنت». باور نمی کنید که چه دیدم. حاج قاسم و دو نفر از نیروهایش رفتند طرف عراقی ها. ترس؟ نه! اصلاً! نه تنها نترسیدند بلکه رفتند توی صف عراقی ها و غذا هم گرفتند. نشستند و خوردند. به همین راحتی، به همین خوش مزگی!

اگر تا الان ماه شاخ دار ندیده اید حق دارید. اقا من در آن لحظه از تعجب شاخ درآورده بودم. چرا؟ چون چند تا لودر آن جا بود. حاج قاسم به یکی از سربازانش گفت: «تو رانده ای لودر هستی. می تونی یکی از این لودرها رو برداریم بریم عقب؟» سرباز با چشم های گرد شده و ابروهای بالا رفته گفت: «نه! نمی شه». حاج قاسم گفت: «خدا درستش می کنه، برو».

بله! جگر داشتن هم حدی دارد، نه این طور! من که داشتم می لرزیدم اقا حاج قاسم و سربازش دوتایی آب و روغن لودر را بررسی کردند و برو. خاکریز اول نه، خاکریز دوم نه، به خاکریز سوم که رسیدند، تازه دشمن منگ و مونگ فهمید که چه بلایی سرش آمده. شروع کرد به شلیک کردن. آن جا بود که از خنگی دشمنان زدم زیر خنده.

حاج قاسم و سربازش رفتند و من ماه شب چهارده تا صبح منتظر ماندم. می خواستم ببینم خبر شجاعت حاج قاسم چطور دنیا را می ترکاند؟ صبح که شد رادیو لندن اعلام کرد: «قاسم سلیمانی به عراق آمد، یک لودر برداشت و برد». دلم خنک شد!

## شعار

مرئی گرامه!

از دانش آموزان بخواهید این شعار را همه با هم تکرار کنند.

وای اگر خامنه ای حکم جهادم دهد \*\*\* ارتش دنیا نتواند که جوابم دهد  
آمریکا در چه فکریه؟ \*\*\* ایران پر از بسیجیه



## گره داستانی

۱ رشادت و شجاعت حضرت قاسم ابن الحسن علیه السلام در روز عاشورا

۲ با خودش چند اسیر عراقی را عقب آورده بود، خبرنگارها آنجا بودند، یک مترجم پیدا شد و با اسرا مصاحبه کردند، از آنها پرسیدند چطور شد توسط یک نوجوان اسیر شدید، مترجم حرف‌های آنها را گوش داد و گفت: می‌گویند این نوجوان اسلحه‌ای داشت که ما تا به امروز شبیه آن را ندیده بودیم، ترس در دل‌مان افتاد و دست‌هایمان را بالای سرمان بردیم تا اسیر شویم. مرحمت در گرگ و میش صبحگاهی، عراقی‌ها را دیده بود، خودش می‌گفت: وقتی که عراقی‌ها را دیدم چون اسلحه نداشتم، اگر روز ماشینی را که روی زمین افتاده بود برداشتم رو به عراقی‌ها گرفتم و گفتم: «قف، لاتحرک» یعنی بایست و تکان نخور. (روایتی از نوجوان شهید مرحمت بالازاده)<sup>۱</sup>

۳ «علی لندی» نوجوان ۱۵ ساله ایزده‌ای که در ۱۸ شهریور ۱۴۰۰ وقتی متوجه آتش گرفتن خانه همسایه و درخواست کمک اهالی خانه می‌شود، برای نجات دو بانویی که در آتش گیر افتاده بودند، شجاعانه و فداکارانه به آتش می‌زند و آنها را نجات می‌دهد و خودش به شدت دچار سوختگی می‌شود، نوجوان فداکار علی لندی بر اثر شدت سوختگی در ۱ مهر ۱۴۰۰ به لقاءالله پیوست و رهبر معظم انقلاب دو روز بعد طی حکمی با «شهید» خواندن ایشان موافقت کرد.

## طنز

یکی از بالای یک آبشار بزرگ پرید. وقتی خبرنگاران آمدند، مصاحبه‌کننده گفت: چه حرفی دارید به عنوان یک فرد شجاع؟ گفت: حرفی ندارم، فقط به من بگویید چه کسی من را ازون بالا هل داد پایین؟



## مسابقه

مرئی گرامے!

از دانش‌آموزان بخواهید این حدیث شریف را با سرعت ولی بدون نقطه بنویسند:  
«شجاع‌ترین مردم بخشنده‌ترین آنهاست».

## بازی حرکتی

مرئی گرامے!

از دانش‌آموزان بخواهید مصادیق شجاعت را بیان کنند.

## پایان

خب حالا که مصداق‌های شجاعت رو فهمیدین و وقتمون هم متأسفانه تموم شده، دست‌هاتون رو بیارید بالا و همه بعد از من تکرار کنید  
«یا رب آمین، یا رب آمین».  
آماده‌اید؟

خداوندا کمک کن ناتوان را..... یارب آمین ، یارب آمین  
رسان بر داد ما، صاحب‌زمان را..... یارب آمین ، یارب آمین  
ز دل‌ها دور کن اندوه و ماتم..... یارب آمین ، یارب آمین  
ز میهن دور کن ظلم جهان را..... یارب آمین ، یارب آمین

خب ان‌شاءالله که موفق باشید.

سلامتی و فرج امام زمان عج بلند صلوات  
اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم  
دست علی یارتون، خدا نگهدارتون.



## درس پنجم:

# امام زمان علیه السلام

هدف:

دانش آموزان در این درس با امام عصر علیه السلام  
آشنا می شوند.



## شروع

مربی کرامے!

این درس را با شعرو جملات زیر آغاز کنید:

به نام خداوند رنگین کمان \*\*\* خداوند مهدی صاحب زمان بچّه‌ها! سلام. حالتون خوبه؟ خیلی خوبه؟ خب! الحمدلله. امیدوارم که همیشه حال شما خوب باشه و همیشه موفق باشید. قبل از اینکه برنامه‌ی امروز رو شروع کنیم می‌خوام همگی با هم ثواب اون رو به آقا امام زمان ع هدیه کنیم. آماده‌اید؟ حالا همگی توی دل‌های کوچیک‌تون نیت کنید. وقتی دست من بالا رفت بگید «یا» و زمانی که پایین اومد بگید «مهدی».

آماده‌اید؟

مربی کرامے!

حرکت دست را انجام دهید و واژه‌های «یا» و «مهدی» را بیان کنید. سپس بگویید:

آفرین! چقدر خوب ثواب کارهای خوب امروزمون را تقدیم امام زمان ع کردید. حالا یه بار دیگه. ماشاالله. حالا همگی با هم یک صلوات آرام بفرستید. عالیّه! حالا بریم تا داستان امروز رو تعریف کنم.

مربی کرامے!

داستان زیر را با لحن دلنشین تعریف کنید...

## خاطره داستانی

نام داستان: **سرباز** || هیچ وقت سعیده خانم را این قدر خوش حال و هیجان زده ندیده بودم. او آرام آرام گریه می‌کرد و خانه را تمیز می‌کرد. به محمدحسین

و بقیه‌ی بچه‌هایش هم گفت: «وقتی در زدند، خودم باز می‌کنم». سعیده‌خانم من را برداشت و تمیز کرد. راستی یادم رفت خودم را معرفی کنم، من گل‌دان لب تاقچه هستم. من را گذاشت توی تاقچه و قاب عکس پدر شهیدش را برداشت. آن را تمیز کرد. وقتی سعیده‌خانم بچه بوده، پدرش را در جنگ از دست داده. او دختر شهید است. اما چرا این‌قدر خوش‌حال بود؟ من که حسابی گیج شده بودم. چرا خانه را تمیز می‌کرد؟ چه کسی قرار بود به این‌جا بیاید؟ بالاخره در را زدند و سعیده‌خانم در را باز کرد. وای باورم نمی‌شد حاج قاسم بود. داشتم از خوشی غش می‌کردم. سعیده‌خانم هم خیلی خوش‌حال شد، انگار که پدرش را دیده. حاج قاسم هم به سعیده‌خانم می‌گفت: «دخترم». بچه‌ها را هم مثل یک پدر بزرگ مهربان در آغوش گرفت و مدام می‌بوسید. محمد حسین هم مدام اشک‌هایش را پاک می‌کرد. محمد حسین به حاج قاسم گفت: «دوست داشتم بزرگ بودم و مدافع حرم حضرت زینب علیها السلام می‌شدم». حاج قاسم گفت: «تو باید خودت را برای جنگ با صهیونیست‌ها آماده کنی و سرباز امام زمان باشی». محمد حسین با خود گفت: «مبارزه با صهیونیست؟»

بعد در مورد شهادت حرف زدند. عجب روزی بود. یک روز به یادماندی. چیلیک چیلیک عکس هم گرفتند. بعد حاج قاسم رفت. اما محمد حسین در فکر فرو رفته بود. او فکر می‌کرد: «چطور می‌تواند سرباز امام زمان باشد؟»

## مربی گرامی!

بعد از تعریف کردن داستان از بچه‌ها سؤال کنید که چطور می‌توانند سرباز امام زمان باشند؟

## شعار

ای لشکر صاحب‌زمان آماده باش آماده باش  
بهر نبردی بی‌امان آماده باش آماده باش

## شعر

اون کیه وقتی بیاد، دنیا می‌شه گلستان ..... مهدی صاحب‌زمان عج (۲ مرتبه)  
اون کیه وقتی بیاد، دردها رو کرده درمان ..... مهدی صاحب‌زمان عج (۲ مرتبه)





اون کیه وقتی بیاد، کافر می‌شه پریشان ..... مهدی صاحب زمان عج (۲ مرتبه)  
 اون کیه وقتی بیاد دوست می‌شه با فقیران ..... مهدی صاحب زمان عج (۲ مرتبه)  
 اون کیه وقتی بیاد، پُر می‌شه مهر و احسان ..... مهدی صاحب زمان عج (۲ مرتبه)  
 اون کیه وقتی بیاد، ظالم می‌شه هراسان ..... مهدی صاحب زمان عج (۲ مرتبه)

\* \* \*

ای یادگار مصطفی \* ای نور چشم مرتضی ..... مهدی بیا مهدی بیا (۲ مرتبه)  
 ای رهبر گیتی بیا \* ای محور هستی بیا ..... مهدی بیا مهدی بیا (۲ مرتبه)  
 ای جان و ای جانان من \* ای قلب من، ایمان من ... مهدی بیا مهدی بیا (۲ مرتبه)  
 ای دلبر و دلدار من \* ای بلبل گلزار من ..... مهدی بیا مهدی بیا (۲ مرتبه)  
 ای ناجی مستضعفان \* ای دشمن مستکبران ..... مهدی بیا مهدی بیا (۲ مرتبه)  
 ای یاور ما شیعیان \* کوبنده مستکبران ..... مهدی بیا مهدی بیا (۲ مرتبه)

## گره داستانی

وقتی به او گفتم باید معاون گروهان شوی، قبول نمی‌کرد وقتی که من اصرار کردم گفت: به شرطی که سه‌شنبه‌ها تا عصر چهارشنبه با من کاری نداشته باشی! بعدها که دوباره فرماندهی گروهان را به او پیشنهاد دادم دوباره همین شرط را گذاشت. رو کردم بهش گفتم یعنی چی که تو شرط می‌ذاری؟! اصلا بگو ببینم بعضی هفته‌ها که نیستی کجا می‌ری؟ اصرار می‌کرد که نگویم و من هم اصرار می‌کردم که باید بگویی، بعد از این که ازم قول گرفت تا زنده است به کسی نگویم، گفت: من سه‌شنبه‌ها ازینجا می‌رم مسجد جمکران و تا عصر چهارشنبه برمی‌گردم. بعدها فهمیدم مسیر ۹۰۰ کیلومتری دار خوئین تا جمکران را می‌رود و بعد از خواندن نماز امام زمان علیه السلام برمی‌گردد. (روایتی از شهید محمدرضا توری‌زاده)<sup>۱</sup>

یک دوره خیلی اتفاقی شب‌های جمعه محسن را در جمکران می‌دیدم، گاهی تنها، گاهی با همسرش، گاهی با پدرخانمش. می‌گفتم: اینجا چکار می‌کنی؟ می‌گفت: اومدم زیارت، به خودم می‌گفتم با چه انگیزه‌ای هر هفته توی سرما و گرما

۱. یازهرای علیهم السلام، نشر گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، ص ۸۴.

بلند می‌شود از نجف آباد می‌آید جمکران؟ زیاد هم نمی‌ایستاد، شب جمعه می‌آمد دعای کمیلش را می‌خواند و صبح جمعه بعد از دعای ندبه برمی‌گشت. (روایتی از شهید مدافع حرم محسن حججی)<sup>۱</sup>

## ..... طنز

یه بنده خدا، برای اینکه مشککش حل بشه صد هزار صلوات نذر امام زمان می‌کنه. وقتی مشککش حل می‌شه، می‌ره ورزشگاه آزادی و بلند داد می‌زنه: «سلامتی امام زمان صلوات»

## ..... مسابقه

مرئی گرامے!

با ذکر اعداد زیر از دانش‌آموزان بخواهید رابطه‌ی این اعداد با امام زمان ع را بیان نمایند.

۳۱۳ - ۵ - ۶۹ - ۱۵ - ۴

## ..... بازی حرکتی

۱ مرئی محترم! سه نفر از دانش‌آموزان را انتخاب کنید و سه بادکنک بادشده را به آن‌ها بدهید. آن‌ها باید سریع اسم دشمنان امام زمان ع را روی بادکنک بنویسند به شرط اینکه بادکنک نترکد. در مرحله‌ی بعدی، آن‌ها باید بادکنک را زیر بغل و یا بین زانوها قرار داده آنقدر فشار دهند تا بترکد، هر شخصی که زودتر بادکنک دشمنان امام زمان ع را ترکاند، برنده است.

۲ مسابقه نفس: مرئی از دانش‌آموزان می‌خواهد که جمله‌ی امام زمان دوست داری با کشیدن حرف «ا» در کلمه‌ی دارم، بیان کنند. هر کس مدت زمان بیشتری صدای خود را بکشد برنده است.

۱. سرپلند، نشر شهید کاظمی، ص ۱۵۷.

## ..... خلاقیت در کلاس

مرئی کرامے!

با استفاده از قیچی، طرح (صفحه بعد) را برش بزنید تا تبدیل به تصویر مسجد شود؛ در حین کار در مورد مسجد مقدس جمکران که به دستور امام زمان علیه السلام ساخته شده است، توضیح بدهید.

## ..... پایان

مرئی کرامے!

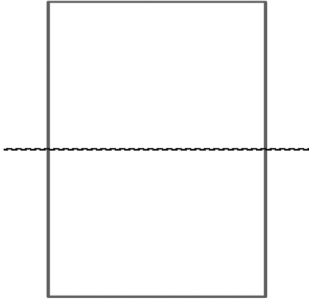
برای خاتمه‌ی کلاس جملات زیر را بیان کنید.

پس ما اینجا با هم عهد می‌کنیم که در هر زمانی، هر کاری رو به هر اندازه‌ای که تونستیم برای خشنودی و رضایت امام مهدی علیه السلام، همون امام خوب و مهربان، انجام بدیم.

حالا برای اینکه امام مهدی هم برای ما دعا کنند، دست‌هامون رو به آسمان می‌گیریم و دعای سلامتی امام زمان علیه السلام رو می‌خونیم:

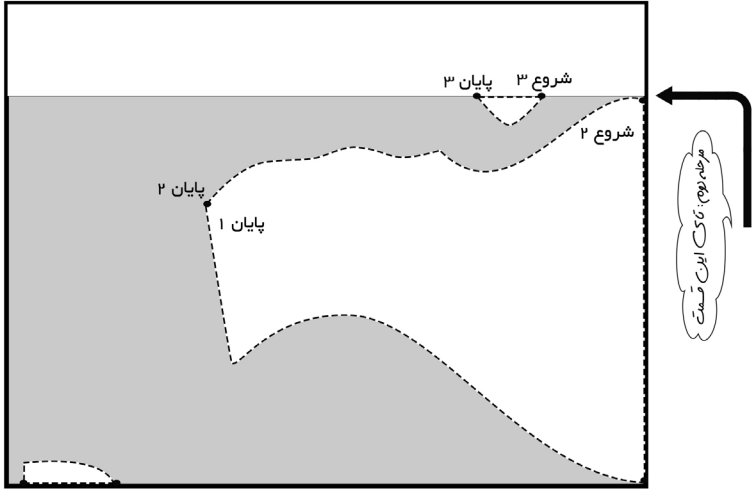
بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کل الساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتهه فیها طویلا برحمتک یا ارحم الراحمین.



مرحله اول: کاغذ مستطیل شکل را از وسط تا می‌زنیم

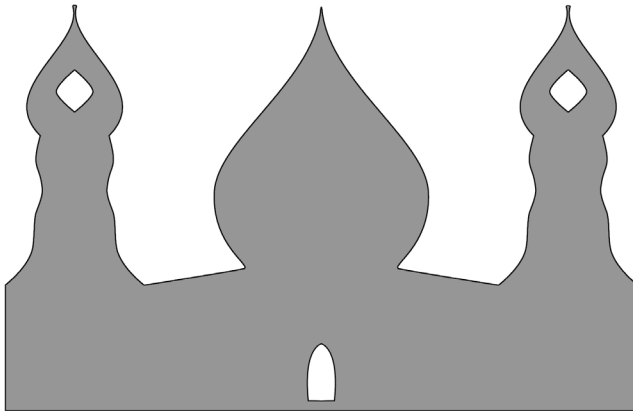
مرحله دوم: مطابق شکل برش می‌زنیم



پایان ۴

شروع ۴

نقطه شروع برش ۱



## **درس ششم: کار و تلاش و دوری از تنبلی (سرعت عمل)**

**هدف:**

**در این درس دانش‌آموزان به کار و تلاش و داشتن سرعت عمل در کارها تشویق می‌شوند.**



## شروع

مرئی کرامے!

این درس را با شعرو جملات زیر آغاز کنید.

به نام خداوند گوییم مدام \*\*\* اول گفته‌ها مان سلام سلام سلام  
سلام به همه‌ی دوستان گلم، حالتون خوبه؟ سلامتید؟ حواسا جمعه؟ سریع هر  
کاری گفتم انجام بدید تا ببینم حواساتون جمعه یا نه؟؟  
دستا روسر، دستا رو پا، دستا رو چشم، دستا رو پیشونی  
آفرین! حالا موافقید که شیطان رو از خودمون دور کنیم؟  
اول یہ طرف کلاس بگید: «ما بچہ‌ها زرنگیم»  
اون طرف بگید: «با شیطان می‌جنگیم»  
آفرین بر شما که حواساتون خوب خوب خوب جمعه. حالا همه با هم بگید:  
«ماشاءالله \*\*\* چشم نخورید انشاءالله»

کی از همه زرنگ‌تره؟ ..... من من من من من  
کی از همه باهوش‌تره؟ ..... من من من من من  
کی از همه با ادب‌تره؟ ..... من من من من من  
کی دوست داره یار باشه؟ ..... من من من من من  
یار امام زمان باشه؟ ..... من من من من من  
حالا بریم به یہ قصه‌ی قشنگ گوش کنیم.

مرئی کرامے!

داستان را با لحن دلنشین برای کودک تعریف کنید.

## خاطره داستانی

نام داستان: کوآلا کوچولو || کوآلا کوچولو روی یک خانه‌ی درختی با مادرش زندگی

می‌کرد. یک روز که به خواب نازی رفته بود و داشت خواب کلی خوراکی‌های خوش‌مزه را می‌دید، ناگهان صدایی شنید: «کمک... کمک... خانه‌ی جوجه کوچولو آتش گرفته». کوآلا به آرامی چشم‌هایش را باز کرد و به‌زور از جا بلند شد و کشان‌کشان خودش را به در خانه رساند. دید که خرگوش فرزند زبر و زرنگ، تند تند از این خانه به آن خانه می‌رود و همه را خبر می‌کند. به در خانه‌ی پلنگ رفت. پلنگ که پیژامه‌ی راه‌راه پوشیده بود، سریع شلوارش را بالاتر کشید و به‌طرف دود راه افتاد. بعد خرگوش به طرف خانه‌ی جغد رفت. جغد سریع چندبار سرش را چرخاند و به سمت دود بال‌بال زد. اسب شیهه‌ای کشید و پوتیکوپوتیکو دوید. میمون دستش را از این شاخه به آن شاخه گرفت و ورجه‌ورجه کتان رفت. همه به آشیانه‌ی گنجشک رسیدند. یکی آب می‌آورد، یکی خاک می‌پاشد و یکی با بال‌زدن آتش را خاموش می‌کرد.

آتش خاموش شده بود که تازه کوآلاخان به پایین درخت رسید. بعد هم یواش‌یواش راهش را کشید سمت خانه‌ی جوجه.

وقتی رسید حیوانات خانه‌ی جدید جوجه کوچولو را هم ساخته بودند. حیوانات وقتی کوآلا را با دست‌های کشیده و وارفته دیدند، گفتند: «خسته نشی از این همه سرعت؟» هدهد گفت: «یه‌بار آمریکایی‌ها می‌خواستند منطقه‌ای بین سوریه و عراق رو اشغال کنند. حاج قاسم نقشه‌ی آمریکایی‌ها رو می‌فهمه و می‌گه: «ما باید به سرعت نیروهای خودمون رو به این منطقه بیاوریم تا نذاریم آمریکا به هدفش برسه». همین اتفاق هم می‌افته و نیروهای حاج قاسم سریع اون منطقه رو از دست آمریکایی‌ها می‌گیرند. حال دشمن از این حرکت سریع و دقیق گرفته می‌شه». کوآلا که این‌داستان را شنید و دید همه سرعتی و قدرتی عمل کرده‌اند و خودش آخر رسیده‌گفت: «بله! حال من هم گرفته شد». حیوانات خندیدند.

## شعر

### شعر اول ||

مرغ سفید و زیبا، سحر شده زود بیا \*\*\* مرغ سحر بیداره، از تنبلی بیزاره  
جانم، سحر رسیده، خورشید زده سپیده \*\*\* گل همه رنگش خوبه، بچه زرنکش خوبه  
برخیز که وقت کاره، پر خواب و خور بیماره \*\*\* توی کتاب نوشته، تنبلی خیلی زشته  
تنبلی رو رها کن، خود رو از آن جدا کن \*\*\* تنبل همیشه خوابه، جاش توی رختخوابه



پاشو بدو صداش کن، از رختخواب جداش کن \*\*\* وقتی خروس می‌خونه، بچه‌ی خوب می‌دونه  
باید بلند شه از خواب، بخنده مثل آفتاب \*\*\* بشویه دست و رویش، شانه زنه به مویش

### شعر دوم ||

اتل متل توتوله ..... آهای حسن کوچوله  
تجدیدی هم قبوله ..... اما یه شرطی داره  
درسای ناخوندشو ..... روهم روهم مونده شو  
کتابشو وا نکرده ..... اصلاً نگاه نکرده  
همش گفته ولش کن ..... رها و باطلش کن  
باید فول فول بشه ..... تا شهریور قبول شه  
ورنه می‌گن چه تنبله ..... حیرونه و ول معطله  
یه راست رفوزه می‌شه ..... شیرجه تو کوزه می‌شه  
کوزه که در نداره ..... خودش خبر نداره

### شعار

- ما بچه‌ها زرنگیم \*\*\* با شیطونا می‌جنگیم  
- بچه‌ی تنبل همیشه خوابه \*\*\* کلاس و درسش تو رختخوابه  
شیطون استادش \*\*\* تنبلی کارش  
تنبلی باهاش \*\*\* این است کارش

### گره داستانی

۱ اقدام به موقع و سرعت عمل پاسداران نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، باعث شد عملیات دزدی دریایی و سرقت نفت ایران توسط آمریکا را ناکام بماند.

۲ مقایسه یک دانش‌آموز که به‌جای انجام تکالیف خود به کارهای متفرقه می‌پردازد و در انجام تکالیفش تعلل و فرصت‌سوزی می‌کند و دانش‌آموز دیگری که بدون از دست دادن فرصت به انجام تکالیف خود مبادرت می‌نماید.

۳ داستان طنزآمیز در توصیف حالات یک دانش‌آموز که به دلیل تنبلی و نداشتن سرعت عمل در انجام تکالیف در زمان خودش، برای رفتن به مدرسه در جستجوی وسایل خود می‌باشد.

## طنز

مرئی گرامے!

با بیانی طنزگونه لطیفه زیر را برای بچه‌ها تعریف کنید

یه روز یه دانش‌آموز می‌خواست مثلاً سریع و فرزند باشه، زود کارهاش رو انجام بده بیاد مدرسه، اما وقتی اومد مدرسه نگاهش به جوراب‌هایش افتاد یکدفعه متوجه شد به جای جوراب خودش، جوراب پدرش رو پوشیده و به مدرسه اومده.

## مسابقه جدول

مسابقه اول || نوشتن سریع حدیث بدون نقطه

رسول خدا ﷺ فرمود: «نگاه محبت‌آمیز فرزند به پدر و مادرش عبادت است».  
(بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸۰)  
امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر دوست داری خداوند عمرت را زیاد کند پدر و مادرت را شاد کن».

مسابقه دوم || شمردن نقطه‌ی کلمات

مرئی گرامے!

شما باید تعدادی کلمه را بگویید و با گفتن هر کلمه از دانش‌آموزان بخواهید تا سریع تعداد نقطه‌های آن کلمه را بیان کنند.



## ..... بازی حرکتی

مرئیی محترم! چند نفر را انتخاب کنید. به هر کدام یک بشقاب بدهید و برای هر کدام یک بادکنک باد کنید. به بچه‌ها بگویید بشقاب را روی سرشان بگیرند و بادکنک را داخلش بگذارند. کسی برنده است که زودتر یک مسیر مشخص را بدون اینکه بادکنک از روی سرش بیفتد طی کند. در ضمن، دانش‌آموزان نباید با دستانشان بادکنک را بگیرند، فقط می‌توانند بشقاب را بگیرند.

**نکته:** اگر برنامه در فضای باز انجام شود، شما می‌توانید به جای بادکنک یک لیوان آب روی سر یا پیشانی هر شرکت‌کننده قرار دهید. هر کس زودتر به خط پایان برسد، برنده است.

## ..... خلاقیت در کلاس

مرئیی کرامے!

با استفاده از قیچی، طرح (صفحه بعد) را برش بزنید تا تبدیل به تصویر سرو شود؛ در حین کار در مورد تلاش کردن توضیح بدهید.

## ..... پایان

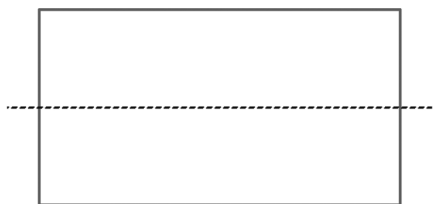
مرئیی کرامے!

برای ختم برنامه بگویید:

برنامه را با دعا به پایان می‌بریم. پس دست‌هاتونو بالا بگیرید تا دعا کنیم: ای‌خدایی که گل‌های سرخ و محمدی رو عطر آگین آفریدی، ما رو با عطر خوبی‌ها خوشبو کن!

خدایا، من را در انجام عمل صالح که تو می‌پسندی، موفق کن!  
بر روی زمین و آسمان‌ها و کرات، در بین مناجات و تمام کلمات، زیباتر از این دعا ندیده است کسی، بر خاتم انبیا محمد صلوات: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

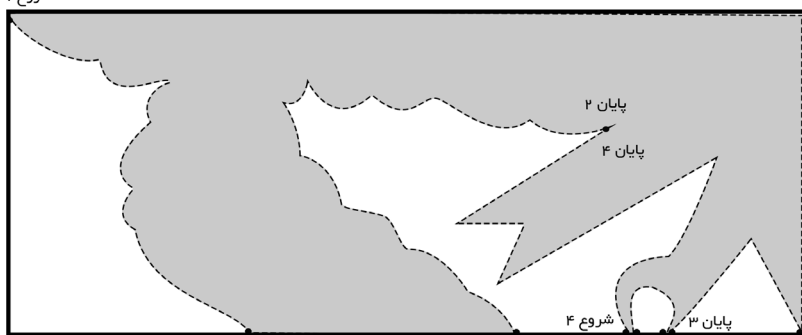




مرحله اول: کاغذ متطبیح شکل را از وسط تا من زینم

مرحله دوم: مطابق شکل برش من زینم

نقطه شروع ۱

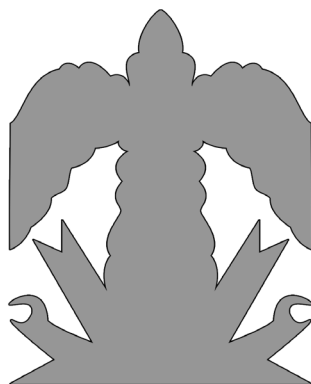


پایان ۱

شروع ۲

پایان ۵ شروع ۵

شروع ۳



# درس هفتم: استکبارستیزی

هدف:

در این درس دانش‌آموزان با استکبار  
جهانی و لازمی مقاومت و ایستادگی در  
برابر آن آشنا می‌شوند.



## شروع

مرئی گرامے!

این درس را با شعرو جملات زیر آغاز کنید:

به نام او که یار کودکان است \*\*\* به نام او که خیلی مهربان است  
خدای خوب و قدرتمند و زیبا \*\*\* همان که خالق کل جهان است

سلام سلام آی بچه‌ها! حالتون خوبه؟ سلامتید؟ سرحالید؟  
حواص‌ها جمعه؟ زنجیر منو بافتید؟ گردنش انداختید؟ آقا اومده. چی چی آورده؟  
صلح و صفا، با صدای چی؟  
همه مشت‌ها رو گره کنید و بالا بیارید:

مرگ بر آمریکا \*\*\* مرگ بر اسرائیل \*\*\* مرگ بر انگلیس  
آفرین بر شما دوستان گلم! دشمن اصلی ما کیه؟ شیطان. بعد از شیطان چی؟  
آمریکا.

چرا آمریکا دشمن ماست؟ چون مردم ما می‌خوان روی پای خودشون بایستند  
و زیر سلطه‌ی آمریکا نباشند، ولی آمریکا می‌خواد همه مردم محتاج اون باشند.  
برای اینکه بهتر متوجه بشیم، یه خاطره‌ی زیبا براتون تعریف می‌کنم.

## خاطره داستانی

مرئی گرامے!

داستان زیر را با لحن دلنشین برای کودک بیان کنید.

نام داستان: **پرچم فضول** || من پرچم آمریکا هستم. شما ایرانی‌ها از کوچک و  
بزرگ، پیرمرد و بچه مدرسه‌ای، زن و مرد، هر سال در راهپیمایی بیست و دو بهمن،  
پرچم امریکا را آتش می‌زنید. دود و خاکستر می‌کنید. اها می‌دانید کی تا ته جگرم  
آتش گرفت؟ پس گوش بدهید تا بگویم.

یک روز من پرچم پر ستاره با ابروهای درهم گره شده، لب‌های جمع شده و شانه‌های جلو داده، روی میز وزیر دفاع آمریکا ایستاده بودم. داشتم روی پای‌های فنی‌ام تکان تکان می‌خوردم که ناگهان کاغذی روی میز دیدم. خم شدم تا نامه را بخوانم. بالاخره یک پرچم باید از همه چیز سر در بیاورد یا نه؟ خم شدم، خم شدم، خم شدم. طوری که نزدیک بود فلنگ فترم در برود. بعد زیرچشمی نگاهی به کاغذ انداختم. یک دفعه خشکم زد. یک علامت روی کاغذ دیدم که جگرم را سوزاند. جزغاله شدم. جزغاله‌ی واقعی! چه دیدم؟ یک علامت دیدم. یک مشت که یک تفنگ را بالا گرفته بود. بله درست است! این علامت را می‌شناختم. نشان و علامت سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران بود. توی نامه نوشته بود: «اگر لازم باشد از این هم نزدیک‌تر خواهیم آمد». امضای حاج قاسم هم پای نامه بود. جلال‌الخالق! همه‌ی ستاره‌هایم ریخت. مگر می‌شود؟ مگر داریم؟ وارد شدن به اتاق وزارت دفاع آمریکا مگر الکی و کشکی است؟! کلی دنگ و فنگ دارد. باید از یکی نه، دوتا نه، سه تا نه، از هفت تا در و دیوار و لایه بگذری تا برسی به این اتاق. سرم گیج رفت و روی فترم تاب‌تابی خوردم. چطور این نامه روی میز وزیر دفاع رسیده بود؟ هر چقدر فکر کردم نفهمیدم. من را بگو می‌خواستم از نیروهای آمریکایی بپرسم. نگو خودشان از دیدن قدرت ایران و حاج قاسم، گیج و ویج شده بودند. یکی از یکی گیج‌تر!

## شعار

مربی کراسه!

برای ایجاد رقابت و شور و هیجان بین بچه‌ها از شعار زیر استفاده کنید:

آمریکا در چه فکریه؟ \*\*\* ایران پر از بسیجیه

## شعر

دست رو سرم می‌ذارم، سرمو پایین می‌آرم، سرمو بالا می‌آرم، دور خودم می‌چرخم، می‌چرخم و می‌چرخم، بالا و پایین می‌پریم، دو دستو بالا می‌برم، بالای بالا می‌برم، تا توی ابرا می‌برم، بلند شعار می‌دم، رهبر این سرزمین، خامنه‌ای نازنین، گفته به ما این چنین، همه یکصدا بگین: «مرگ بر آمریکا، مرگ بر آمریکا».



## طنز

ما بچه‌های ایران جنگیم تا فسنجان \*\*\* ترسی به دل نداریم از شلغم و بادمجان  
 فریادمان بلنداست، خوردن ادامه دارد \*\*\* حتی اگر شب و روز، برما تریچه بارد  
 دشمن خیارخورده، دل درد گرفته مرده \*\*\* دکتر به ماها گفته، خیار نشسته خورده

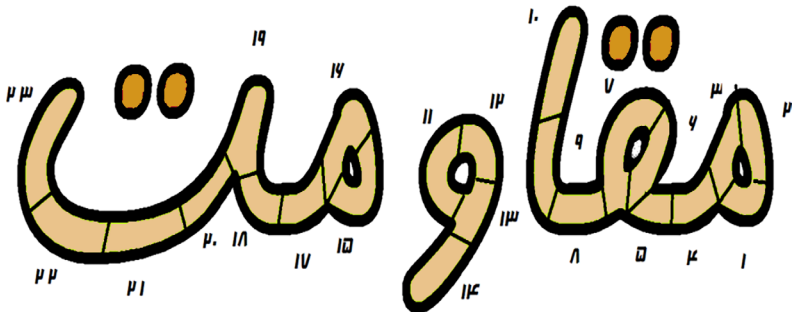
## جدول

۱. به معنای پیشوا: امام (۸-۱۳-۱۴ و ۲)
۲. لقب روباه که کشور استعماری انگلیس هم این صفت را دارد: مکار (۱-۲-۶ و ۳)
۳. چیزی که نباید به دیگران بگویی و اگر بگویی فاش می‌شود: راز (۱-۶ و ۱۸)
۴. آخرین ماه سومین فصل سال: آذر (۱۱-۴ و ۱۷)
۵. به معنای دوست و همدم: یار (۱۹-۵ و ۱۲)
۶. به معنای مسابقه و بازی: گیم (۲۳-۱۶ و ۱۵)
۷. شانزدهمین حرف الفبای انگلیسی: پی (۷ و ۲۱)
۸. آخرین حرف الفبای فارسی: ی (۲۲)

مربی گرامه!

برای اینکه رمز جدول پیدا شود، کافی است که بعد از قرار دادن حروف جواب‌ها در  
 خانه‌های جدول، حرف اول را یادداشت کرده و ۴ تا ۴ تا خانه‌های جدول را بشمارید تا  
 جمله‌ای زیبا از امام خمینی (ره) به دست بیاید.

رمز جدول ما: «ما آمریکا را زیر پا می‌گذاریم»



## بازی حرکتی

۱. شعار مرگ بر آمریکا همراه با شعر که در قسمت شعر آمد.
۲. «مرتی گرامی! از بچه‌ها بخواهید با شنیدن نام استکباری، مشت‌هایشان را گره کنند و بالا بیاورند و با شنیدن نام‌های محبوب دست بر سینه بگذارند».
۳. مرتبی گرامی! بر روی چند بطری اسم و یا تصاویری از رئیس‌جمهور آمریکا، اسرائیل و انگلیس بکشید و بعد بچه‌ها باید از فاصله‌ای با توپ به آن بطری‌ها بزنند تا بیفتد و امتیاز بگیرند.
۴. درست کردن پرچم آمریکا و اسرائیل و آتش زدن آن در محیط‌های بی‌خطر.

## خلاقیت در کلاس

مرتی گرامی!

با استفاده از قیچی، طرح (صفحه بعد) را برش بزنید تا تبدیل به تصویر کبوتر شود؛ در حین کار در مورد مقاومت و استکبار ستیزی، توضیح بدهید.

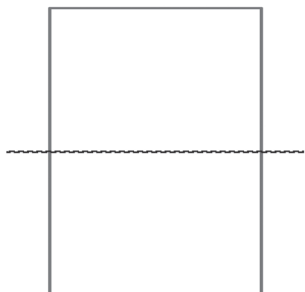
## پایان

خب پس معلوم شد که ما باید در برابر دشمنان و سختی‌ها استقامت کنیم. استقامت یعنی اینکه هیچ کاری رو نیمه‌کاره نگذاریم و تا آخر صبر کنیم تا به نتیجه برسیم.

خب آخر برنامه هست و می‌خواهیم به هم قول بدهیم که هیچ وقت یکدیگر رو تنها نگذاریم.

همه دست‌ها تون رو به همدیگه بدهید و بالا بیاورید و این شعر رو بخونید:

ما دوست‌های مهربان - با هم هستیم هم پیمان  
قول هامون رو نمیشکنیم - به هم بدی نمی‌کنیم  
خب امیدوارم که شما هم در مقابل دشمنان همیشه مثل کوه استوار و پایدار و صبور  
باشید به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.  
اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

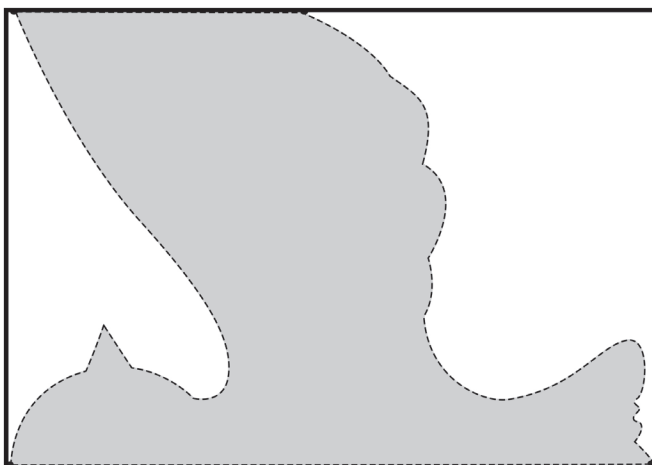


مرحله اول: کاغذ مستطیل شکل را از وسط تا می زنیم

مرحله دوم: مطابق شکل برش می زنیم

پایان ۱

شروع ۲



پایان ۲

نقطه شروع ۱





**درس هشتم:**  
**توکل و تکیه بر خدا**  
**(نقش معنویت در زندگی)**

**هدف:**

در این درس کودکان با توکل به خدا  
در سیره شهدا و همچنین تاثیر توکل در  
زندگی آشنا می‌شوند.



## شروع

مرئی کرامے!

این درس را با شعرو جملات زیر آغاز کنید:

به نام آن که باشد مهربان تر \*\*\* برای ما ز بابا و ز مادر  
دهم پندی بکن آویزه‌ی گوش \*\*\* مکن هرگز خدای خود فراموش

مرئی کرامے!

شما باید بعد از پرسیدن هر سؤال بالا مکث کنید تا دانش آموز جواب بدهد.

سلام به همه‌ی دوستان مهربونم.

حالتون خوبه سلامتین؟ خوب خوبین؟ خیلی خوبین؟

خسته و بی‌حالیید شما؟ تنبل و بی‌کاریید شما؟ با خدا صحبت می‌کنید؟

به هم محبت می‌کنید؟ درس‌هاتون رو خوب می‌خونید؟ کلاس امسال می‌مونید؟

وای وای وای وای! چشم مامان و باباهاتون روشن می‌خوانین کلاس امسال بمونید؟

نه نه نه!

«سپس ادامه دهید»

خب! می‌بینم که همه‌ی بچه‌های این کلاس می‌خوان با توکل به خدا و تلاش، با

معدل بالا قبول بشن و برن کلاس بالاتر. آفرین!

اون‌هایی که دوست دارند با معدل بالا قبول بشن و برن کلاس بالاتر، صلوات

بفرستند، ببینم چند نفر هستید؟

اللهم صل علی محمد و آل محمد وعجل فرجهم.

خب کیا موافقید به داستان با هم گوش کنیم؟ پس گوش کنید تا از داستان

آقاسهیل بگم.

مرئی کرامے!

داستان زیر را با لحن دلنشین و شور و هیجان برای دانش‌آموزان تعریف بفرمایید.

## خاطره داستانی

**نام داستان: حریف گنده** || روز مسابقه بود. مسابقه‌ی کشتی، آن هم در روز سالگرد تولد حاج قاسم جان سلیمانی جان جان. همه از شهرهای مختلف برای مسابقه آمده بودند. سهیل هم برای مسابقه آماده بود. آن قدر تمرین کرده بود که بازوهایش شده بود عین تخم مرغ. او فکر کرد می‌تواند حریف را فرتی ناکار کند. اما وقتی نوبتش شد و اورت، وا رفت و نزدیک بود مثل بستنی قیفی، زارپ، پخش زمین شود. می‌دانید چرا؟ چون حریفش خیلی گنده بود. هرکولی بود برای خودش. نزدیک بود سهیل، بومب، مثل بادکنک بترکد و ناامید شود.

او به مرّبی گفت: «خدایی خیلی گنده‌اس. گنده‌تر از این نمی‌شه، من نمی‌تونم!» مرّبی که خودش از مدافعان حرم بود، گفت: «ناامیدی کار شیطونه، نه ما که به عشق حاجی اینجاییم». سهیل گفت: «جون مرّبی، حاج قاسم بود ناامید می‌شد، آخه هیکلو ببین جون سهیل». مرّبی گفت: «پس حاجی رو نشناختی». سهیل گفت: «چطور مگه؟» مرّبی گفت: «توی جنگ با داعش در شرایط خیلی سختی بودیم. می‌خواستیم شهر رو آزاد کنیم اما همه‌جا زیر آتیش بود. اصلا یه وضعی! توی همون شرایط سخت حاج قاسم اومد. با آرامش منطقه رو بازدید کرد و رفت». سهیل گفت: «جیگرو! با آرامش؟» مرّبی گفت: «بله! بیست دقیقه بعد یکی از طرف حاج قاسم اومد و یه یادداشت از طرف ایشون به من داد. نه یکی، نه دوتا، هشت تا دستور توی اون نامه بود. دلم ریخت. هر چی بررسی کردم، دیدم نمی‌تونم». سهیل خنده‌ای کرد و گفت: «آهان! دیدید سخته. دیدی شما هم نتونستی». مرّبی گفت: «آره! اما به حاجی تلفن زدم تا بپرسم چکار کنم؟ حاجی گفت: «اگه بتونی مثل شهید باکری به خدا توکل کنی، خدا کمکت می‌کنه. بعد حتما می‌تونی دستوراتی که گفتم رو انجام بدی». من توی فکر فرو رفتم».

سهیل گفت: «توکل به خدا مثل شهید باکری دیگه چه مدلیه؟» مرّبی گفت: «اول به خدا توکل کردم و گفتم: «خدایا! می‌خوام به تو توکل کنم، به من کمک می‌کنی؟» بعد با قدرت گفتم: «ای خدای باکری! از این به بعد به تو توکل کردم. از این به بعد همه‌چیز با تو». اینجا بود که احساس کردم شهید آقا مهدی باکری به کمکم اومد و من نیرو گرفتم». سهیل گفت: «یعنی دیگه راس‌راسی نترسیدی از اون هیکل گنده‌های داعشی؟» مرّبی خندید و گفت: «شرایط سخت بود و هوا هم تاریک بود. من از خاکریزی که بین ما و دشمن بود رد شدم، اما دیدم دشمن داره فرار می‌کنه.





انگار ترس به جوشون افتاده بود». سهیل گفت: «یعنی که چی؟ یعنی با توکل ناکارشون کردید؟» مرّی گفت: «آره! اولش برا خودمم عجیب بود، اما بعد فهمیدم توکل واقعی همه چیز رو راحت می‌کنه». سهیل نفس عمیقی کشید و گفت: «ای خدای باکری! به تو توکل می‌کنم» و به طرف تشک کشتی رفت.

## شعار

توکل بر خدا کن \*\*\* فقط او را صدا کن

مرّی کرامه!

بخش اول شعار را بیان کنید تا دانش‌آموزان بخش دوم یعنی «نماز» را با صدای بلند بگویند.

توشه محشر: نماز \*\*\* کلید کوثر: نماز  
عطر گلستان: نماز \*\*\* شوق بهاران: نماز  
پیام قرآن: نماز \*\*\* شوکت ایمان: نماز  
نیاز انسان: نماز \*\*\* سنجش ایمان: نماز

## شعر

من از گل‌های رنگین، ز شب‌نم‌های سیمین، خدا را می‌شناسم..... (۲ مرتبه)  
من از امواج دریا، ز کوه و دشت و صحرا، خدا را می‌شناسم..... (۲ مرتبه)  
من از باد بهاران، کنار چشم ساران، خدا را می‌شناسم..... (۲ مرتبه)  
من از آگاهی مور، شگفتی‌های زنبور، خدا را می‌شناسم..... (۲ مرتبه)  
من از شب‌های زیبا، به باغ آسمان‌ها، خدا را می‌شناسم..... (۲ مرتبه)  
من از انجیر و زیتون، انار سرخ گلگون، خدا را می‌شناسم..... (۲ مرتبه)

## گره داستانی

داستان نماز اهل بیت (علیهم‌السلام) خصوصاً امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و نماز ظهر عاشورا، نماز امام خمینی در بیمارستان و خاطرات نمازهای عارفانه شهدا.

## طنز

۱. یه بنده خدایی موقع از دنیا رفتن، وصیت می‌کنه: «سی سال برام نماز صبح و مغرب و عشا بخونید». ازش می‌پرسند: «پس نماز ظهر و عصر چی؟» می‌گه: «اونا رو از ترس حراست توی اداره خوندم!»

۲. معلمی داشتیم که می‌گفت: «قرآن رو باید بخونیم و بهش عمل کنیم تا به خدا برسیم. اینکه سالی یکبار قرآن رو بذاری روی سرت و گریه کنی، مثل این می‌مونه که امتحان داشته باشی و به‌جای اینکه درس بخونی، جزوه و کتابت رو روی سرت بذاری و گریه کنی!»

## بازی حرکتی

### مرئی گرام!

سؤالات سه‌گزینه‌ای از دانش‌آموزان پرسید و سه نقطه در کلاس را مشخص کنید به عنوان گزینه‌های جواب. دانش‌آموزان با شنیدن گزینه‌های جواب، باید در نقاط مربوطه مستقر شوند. در پایان کسانی برنده هستند که پاسخ‌های بیشتری را صحیح انجام داده باشند.

### نمونه سؤالات:

۱. اولین سوره‌ی قرآن چیست:  
الف- بقره / ب- فاتحه / ج- آل عمران
۲. قرآن کریم، چند سوره دارد؟  
الف- ۱۱۴ سوره / ب- ۱۱۳ سوره / ج- ۱۱۵ سوره
۳. کدام سوره در تمام نمازها باید خوانده شود؟  
الف. سوره توحید / ب. سوره ناس / ج. سوره حمد
۴. آخرین سوره‌ی قرآن کریم، کدام سوره است؟  
الف. سوره عصر / ب. سوره ناس / ج. سوره کوثر
۵. کدام سوره با اسم خودش تمام می‌شود؟  
الف. سوره ناس / ب. سوره ماعون / ج. هر دو سوره



## ..... خلاقیت در کلاس

مرئی کرامے!

با استفاده از قیچی، طرح (صفحه بعد) را برش بزنید تا تبدیل به تصویر پروانه شود؛ در حین کار در مورد آثار توکل به خدا و آرامش حاصل از آن، توضیح بدهید.

## ..... پایان

مرئی کرامے!

به عنوان سخنان پایانی جملات زیر را بیان کنید.

شب‌ها بیاین کنار هم \*\*\* به آسمون نگاه کنیم  
ستاره‌ها رو بچینیم \*\*\* با هم دیگه دعا کنیم  
به یاد بیاریم که خدا \*\*\* ما آدم‌ها رو آفرید  
ماه قشنگ نقره‌ای \*\*\* ستاره‌ها رو آفرید  
بیاین با هم بگیم خدا \*\*\* خدای خوب و مهربون  
هر کسی که به یادته \*\*\* به آرزوهایش برسون...  
(الهی آمین)

بله بچه‌ها! انسان با بندگی و خدمت به مردم می‌تواند مثل یک کبوتر پرواز کنه و  
بره بالا... بالا... بالاتر.

بالاتر از ستاره \*\*\* تو آسمان بهشت

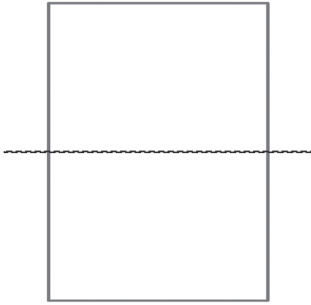
پرواز کنه دوباره \*\*\* بگه خدا خدا جون

خدا جون مهربون \*\*\* دست منو تو بگیر \*\*\* ببر منو تو بهشت

پس بیایید همه با هم دعا کنیم. پس همه دست‌ها رو بیارین بالا تا بخونیم:

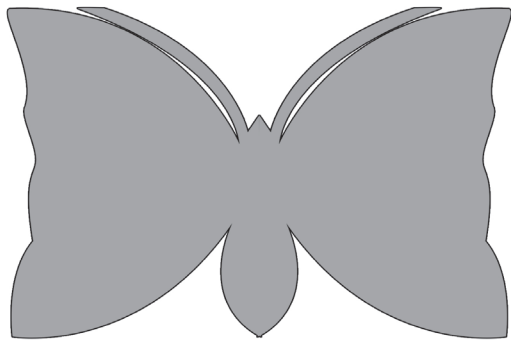
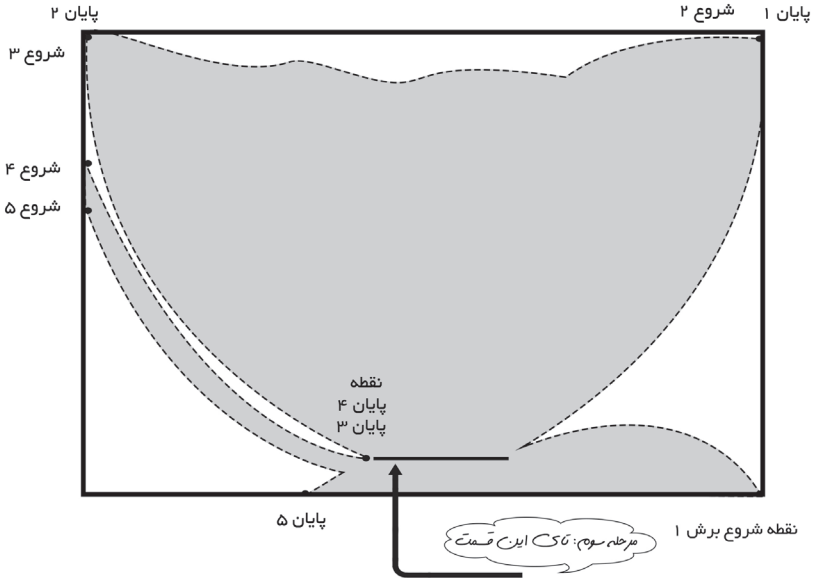
با این دو دست کوچکم \*\*\* دست می‌برم پیش خدا  
با دل پاک و روشنم \*\*\* دعا کنم دعا دعا  
آهای! خدا خدا خدا \*\*\* بشنو دعاهای مرا  
دعا برای مادرم \*\*\* دعا به شادی بابا  
به جان حضرت رضا \*\*\* ما را نکن ز خود جدا (صلوات).





مرحله اول: کاغذ مستطیل شکل را از وسط تا می‌زنیم

مرحله دوم: مطابق شکل برش می‌زنیم



## درس نهم: حضرت زهرا علیها السلام

هدف:  
در این درس دانش آموزان با حضرت  
زهرا علیها السلام و سیره‌ی زندگی ایشان آشنا  
می‌شوند.



## شروع

مرئی کراے!

این درس را با شعرو جملات زیر آغاز کنید.

«به نام خداوند بود و نبود / خداوند یاسی به رنگ کبود  
خداوند زیبای رنگین کمان / خداوند مهدی صاحب زمان  
سلام به همه‌ی شما عزیزانم! امیدوارم حالتون خوب خوب باشه. هرچی که من  
گفتم شما بلند بگید سلام:

یک و دو و سه، سلام

صدا ضعیفه!

سلام. خیلی ضعیفه!

سلام. یه کمی بهتر

سلام. کمی قشنگ‌تر

سلام. یه کم بلندتر سلام

آفرین به شما که این قدر سرحال و آماده هستید.

سلام ای ذکر خاص حق ثنایت \*\*\* درود ای گفته احمد من فدایت

تو فرقانی، تو یاسینی تو طاها \*\*\* تو زهرایی، تو زهرایی تو زهرا

خب! چون ایام شهادت حضرت زهرا علیها السلام هست، این ایام رو خدمت شما دوستان  
گلم تسلیت عرض می‌کنم. حالا بریم تا یه داستان تعریف کنم.

مرئی کراے! داستان زیر را با لحن زیبا بیان کند:

## خاطره داستانی

نام داستان: کی رئیسه؟ || نیمه شعبان نزدیک بود. بین بچه‌های محله شور و

هیجانی بود که بیا و ببین. هر کس به کاری مشغول بود. فقط باید یک نفر از نردبان بالا می‌رفت و ریشه‌های چراغانی را وصل می‌کرد. امیر گفت: «من که دارم کوچه رو جارو می‌زنم» و جارو را خش‌خش کشید به زمین. کیانا گفت: «من هم دارم چایی درست می‌کنم». مجید گفت: «اخ کمرم درد گرفت، من که نمی‌تونم» سمیه گفت: «من دارم روی میزها رو تمیز می‌کنم». رضا که از همه بزرگتر بود رئیس‌بازی‌اش گل کرد. به بهروز نگاه کرد و گفت: «بهروز پیر بالا». بهروز که از بلندی و ارتفاع می‌ترسید گفت: «م... م... من؟ من که... من دارم...» اما چون هیچ کاری نبود انجام بدهد و خجالت می‌کشید بگوید از بلندی می‌ترسد گفت: «اصلا خودت برو». رضا گفت: «چی؟ من رئیسم. من با این کبکبه و دبدبه برم بالای نردبون؟»

ناگهان دستی به شانه‌ی رضا خورد. رضا برگشت. حاج سلیم بود. حاج سلیم گفت: «من فرمانده‌ی بزرگی رو می‌شناسم که به عشق حضرت زهرا همه‌کار می‌کرده، اصلا هم نمی‌گفته من رئیسم» بچه‌ها پرسیدند: «کی؟» حاج سلیم گفت: «سردار سلیمانی عاشق اهل بیت علیهم‌السلام بود. وقتی سردار به خاطر شغلش از کرمان به تهران رفت خانه‌اش رو برای جلسه‌های عزاداری وقف کرد. اسم این خانه رو هم گذاشت بیت‌الزهرا یعنی خانه حضرت زهرا علیها‌السلام. اون خودش بیت‌الزهرا رو جارو می‌کرد. حتی دستشویی‌ها رو خودش می‌شست» بچه‌ها گفتند: «حتی دستشویی‌ها؟» حاج سلیم گفت: «بله. او اجازه نداد هیچ‌کدام این کار رو انجام بده. همه کارگرا رو بیرون کرده و دستشویی‌ها رو شسته. بعد بیرون آمده و تازه خوشحال بوده که تونسسته به مجلس عزاداری حضرت زهرا علیها‌السلام خدمتی بکنه». رضا که خوب گوش کرده بود گفت: «یه نفر اون ریشه رو بده به من. من می‌خوام برم بالای نردبون».

## شعار

۱. چادرت را بتکان، روزی ما را بفرست \*\*\* ای که روزی دو عالم همه از چادر توست  
۲. نوکر زهرا شدم دنیا به نامم گشته است \*\*\* نام پاک فاطمه ذکر سلامم گشته است  
من نمی‌دانم چه رازی دارد این نام عجیب \*\*\* گفتن یا فاطمه تکیه کلامم گشته است

۳. زنده به لطف و رحمت زهرائم \*\*\* مامور برای خدمت زهرائم  
روزی که تمام خلق حیران هستند \*\*\* ما منتظر شفاعت زهرائم





## شعر

مربی گرامی!

این شعر را بخوانید و بجهه‌ها در جواب مصرع اول دو بار تکرار کنند.

دختر آل طاها.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
هدیه و لطف خدا.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
همسر و یار علی.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
باغ و بهار علی.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
کوثر قرآن تویی.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
مادر پاکان تویی.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
هستی پیغمبری.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
از همگان برتری.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
مهر تو مهر خدا.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
لطف تو بی‌انتها.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
راه تو راه دین است.....ام اییها \*\*\* ام اییها  
راه خدا همین است.....ام اییها \*\*\* ام اییها

## گره داستانی

وقتی گردان در حین عملیات پشت میدان مین زمین‌گیر شد، نفس همه بند آمده بود دشمن با منوری که زد متوجه زمین‌گیر شدن گردان شد و شروع کرد با سلاح‌های مختلف به سمت رزمنده‌های گردان تیراندازی کردن، تو همین لحظه عبدالحسین از رزمنده‌ها فاصله گرفت و سر به سجده گذاشت، از سجده که بلند شد گفت: بیست و پنج قدم به راست و چهل قدم به جلو بروید، با تمام استرس و دلهره‌ای که داشتم فرمان عبدالحسین را انجام دادم و به طور معجزه آسایی از آن معرکه نجات پیدا کردیم و همه چیز به نفع ما تغییر کرد. روز بعد عملیات وقتی به او اصرار کردم که این معبر را از کجا فهمید و به ما خیر داد بعد از اصرارهای من گفت: حضرت زهرا علیها السلام این معبر را در سجده نشانم داد. (روایتی از شهید عبدالحسین برونسی)

۱. خاک‌های نرم کوشک، نشر ملک اعظم، ص ۱۱۵.

## طنز

### مرثی گرامی!

با بیان طنزآمیز خود جملاتی بگویید که اهمیت احترام به پدر و مادر به خصوص مادر را بیان می‌کند. مثلاً بگویید: «به جای اینکه دست مامانت رو ببوسی، پای مامان رو گاز بگیری».

## مسابقه

۱ مرثی گرامی! با ذکر اعداد زیر از دانش آموزان بخواهید بیان کنند این اعداد چه ارتباطی به حضرت زهرا علیها السلام دارد.

۳ = شهادت، ۱۳ = شهادت اول، ۵ = تعداد فرزندان، ۱ = اول ذی‌حجه سالروز ازدواج، ۱۸ = سن حضرت زهرا علیها السلام، ۴ = خانم‌های بهشتی در هنگام تولد حضرت، ۲۰ = سالروز تولد حضرت زهرا علیها السلام، ۱۰۰ = تسیحات حضرت زهرا علیها السلام

۲ مرثی گرامی! با نوشتن یا بیان کلمات زیر از دانش آموزان بخواهید، جمله بسازند و به بهترین جمله یا جملات امتیاز یا جایزه بدهید.  
جمله‌سازی با کلمات (فاطمیه - میهمان - انتقام - جوانان - سیلی - سپر موشکی)

۳ مرثی محترم! ابتدا کارت‌هایی که روی آن اسامی حضرت زهرا علیها السلام نوشته شده را بین بچه‌ها تقسیم کنید، سپس یکی از اسامی را نام ببرید. به بچه‌ها اعلام کنید هر کدام که نام کارت او ذکر شد باید بنشینند و اگر نشسته است بایستد.

## بازی حرکتی

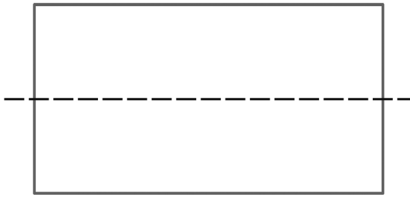
**محرم و نامحرم** || مرثی گرامی! به صورت ترکیبی نام یک محرم یا نامحرم (پدر، مادر، شوهرمه، خاله و...) را بیان کنید. از بچه‌ها بخواهید وقتی شخص محرم ذکر شد، حالت دست دادن بگیرند و وقتی شخص نامحرم ذکر شد دست خود را پشت سرشان ببرند و پنهان کنند.

برای جذاب شدن بازی می‌توانید موقع ذکر محرم و نامحرم بر عکس آنچه دانش آموزان باید انجام دهند، دست خود را جلو بیاورید یا به پشت سر خود ببرید.



## ..... خلاقیت در کلاس

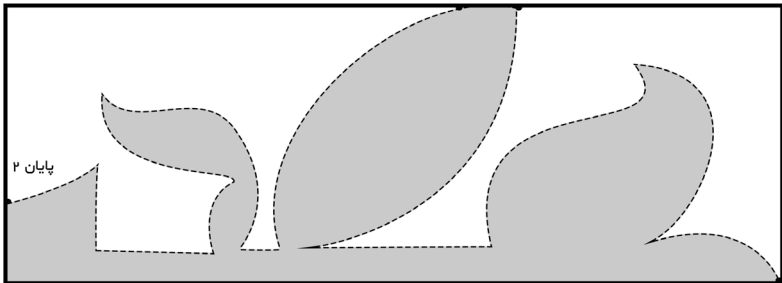
«مربی گرامی! با استفاده از قیچی، طرح را برش بزنید تا تبدیل به تصویر گل لاله شود؛ در حین کار در مورد نحوه شهادت حضرت زهرا علیها السلام، توضیح بدهید.»



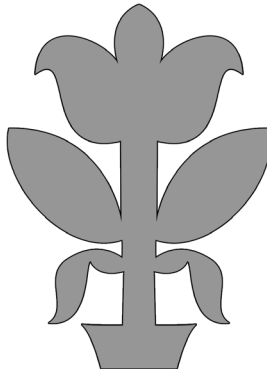
مرحله اول: کاغذ تمپل شکل را از وسط تا می‌زنیم

مرحله دوم: مطابق شکل برش می‌زنیم

پایان ۱ شروع ۲



نقطه شروع ۱



## پایان

مرثی گرامی!

برای پایان برنامه مطالب زیر را بیان کنید.

به امید این که شما از دوستان اهل بیت علیهم السلام باشید به یک داستان گوش کنید. روزی یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «ثوبان» که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خیلی دوست داشت، با ناراحتی پیش حضرت آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «چرا ناراحتی؟» او جواب داد: «یا رسول الله! زمانی که شما را نمی بینم ناراحت می شوم. امروز در این فکر فرو رفته بودم که در روز قیامت اگر من اهل بهشت باشم، در جایگاه شما نیستم. بنابراین شما را نمی بینم. اگر هم اهل بهشت نباشم، تکلیفم روشن است. بنابراین در هر دو حالت نمی توانم کنار شما باشم. برای همین غمگینم». در این هنگام این آیه نازل شد: «انسان هایی که در دنیا از خدا و پیامبرش اطاعت کنند در بهشت هم نشین پیامبران خواهند بود». سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند! ایمان مسلمان وقتی کامل می شود که من را از خود و پدر و مادرش و همه ی بستگان بیش تر دوست بدارند و در برابر گفته ی من تسلیم باشند».

مرثی گرامی! سپس این چنین دعا کنید:

خدایا ما را با اهل بیت علیهم السلام آشنا بگردان!

خدایا ما را از دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار بده!

خدایا در قیامت ما را از بهشتی ها قرار بده!

آمین

## درس دهم: پدر و مادر

هدف:

در این درس دانش‌آموزان با محبت کردن  
به پدر و مادر و احترام گذاشتن به آن‌ها  
آشنا می‌شوند.



## شروع

مرئی کرامے!

این درس را با شعرو جملات زیر آغاز کنید.

به نام آن که باشد مهربان تر \*\*\* برای ما ز بابا و ز مادر  
دهم پندی بکن آویزه‌ی گوش \*\*\* مکن هرگز خدایت را فراموش

بچه‌ها جونم! سلام. سلام به شما که همیشه به حرف پدر و مادرتون گوش می‌دید و بهشون کمک می‌کنید. خب! بگید ببینم، حالتون چطوره؟ امیدوارم حالتون خوب خوب باشه. امروز می‌خوام برنامه رو با یه داستان شروع کنم. پس خوب گوش کنید.

مرئی کرامے!

داستان زیر را با لحن شیوا و دلنشین برای بچه‌ها تعریف کنید:

## خاطره داستانی

نام داستان: بهاره و قلک || بهاره نگاهی به قلک سفالی گردالی‌اش کرد و گفت: «آخ که حتما شکمت پر از پول شده، امشب تو رو می‌شکنم و پول‌هات رو برمی‌دارم». قلک خندید، شکمش را جلو داد و گفت: «می‌خوای با پول‌ها چه کار کنی؟» بهاره گفت: «خب معلومه! هفته‌ی بعد تولد دوستم لیاناست» و دست‌هایش را از دو طرف باز کرد و گفت: «می‌خوام برایش یه کادوی گنده بخرم». قلک گفت: «چرا این قدر گنده؟» بهاره گفت: «جشن تولد لیانا خیلی شلوغه. همه‌ی بچه‌ها هستند. من می‌خوام بزرگترین کادو رو به لیانا بدم، تا چشمای همه چهارتا شه».

در این هنگام مادر در اتاق را زد و با کیک و چایی وارد شد. قلک هم بی‌حرکت ایستاد. مادر ناراحت بود. بهاره پرسید: «مامان! چرا ناراحتی؟» مادر گفت: «دکتر

گفته پای بابات باید یک هفته‌ی دیگه هم توی گچ باشه و ما هم دیگه هیچ پولی...» مادر ادامه‌ی حرفش را نگفت و از اتاق بیرون رفت. قلک گفت: «شما هیچ پولی ندارید؟ اما شکم من که پر از پوله» بهاره گفت: «ههکی! به همین خیال باش، پول مال خودمه، خودم جمع کردم». قلک سرش را خاراند و گفت: «بذار یه خاطره بگم. در روستایی پسری بود که پدرش مقداری پول بدهکار بود. پسر به همراه پسرخاله‌اش از روستا به شهر می‌ره. اونجا ۸ ماه کار می‌کنه و همه‌ی پول دستمزدش رو به پدرش می‌ده». بهاره گفت: «اوه! چه فداکار! اون پسر کی بود؟» قلک گفت: «حاج قاسم سلیمانی. حاج قاسم حتی توی جنگ با دشمنان هم هر روز یا دو روز یه بار تلفنی با پدر و مادرش صحبت می‌کرد». بهاره ابرو بالا داد و گفت: «پس منم می‌تونم برای لیانا یه کادوی کوچیک بخرم و پولای شکمت رو خرج درمان پای بابا کنم». قلک غلطی زد و گفت: «شکم من در خدمت شماست». بهاره و قلک قل‌قل خندیدند.

## مربی گرامه!

### در صورت تمایل می‌توانید داستان زیر را هم برای کودک تعریف کنید:

**نام داستان: یک عالمه بازی** || بهزاد در اتاقش نشسته بود و با موبایل بازی می‌کرد. صدای ویژ ویژ موبایل و لب‌های بهزاد اتاق را پر کرده بود. دایی هم داشت با کمک لپ‌تاپ، مطالبی را جستجو می‌کرد و یک کار تحقیقاتی انجام می‌داد. او حسابی کلافه شده بود. بهزاد می‌خواست هر طور شده تا مرحله‌ی آخر را برود. گاهی به چپ خم می‌شد، گاهی به راست تا ماشین را به خط پایان برساند. ویژ ویژ می‌کرد و از ماشین‌ها رد می‌شد که یک‌دفعه صدای مادر بلند شد: «بهزاد جان! بیا». بهزاد با لب‌هایش صدای ویژ درآورد و گفت: «بذار این مرحله رو هم طی کنم». ناگهان، دارق، کوب، کوف، ماشینش به کنار جاده برخورد کرد. زیر لب گفت: «از دست این مادر!» دایی مطلبی را از توی لپ‌تاپ خواند: «حاج قاسم به مادرش احترام می‌گذاشت». بهزاد حتی سرش را بلند نکرد.

دوباره صدای مادر شنیده شد: «برای ناهار چی درست کنم؟» بهزاد بلند گفت: «حاج قاسم عدس‌پلو خیلی دوست داشت» و خندید. دایی گفت: «از زندگی حاج قاسم فقط همینو فهمیدی؟» بهزاد خندید و دوباره شروع کرد به قاز قاز و ویژ ویژ کردن که مادر گفت: «بهزاد! بیا». حواس بهزاد پرت شد و ماشین دانگی به ماشین جلویی کوفته شد. بهزاد صاف نشست و دوباره شروع کرد: «برو... برو... آ... ماشالله». لب‌هایش را هم غنچه کرد و همان‌طور که آب دهانش می‌پاشید می‌گفت:



«ویژرژژ». دوباره مادر صدا زد: «بهزاد! بیا کمک». دارق. ماشین دارقى خورد به مانع وسط جاده. دایى سرى تکان داد. این بار وقتى بهزاد خواست بازى را شروع کند؛ صدای مادر بلند شد: «آآآآآ!» بهزاد و دایى از اتاق بیرون پریدند. دیدند مادر داشته میل را جابه‌جا می‌کرده که کمرش گرفته. سریع او را به بیمارستان بردند. بهزاد مدام گریه می‌کرد. دایى خندید و گفت: «نکنه برا عدس پلو گریه می‌کنی؟» بهزاد گفت: «نخیرم! برا خود مامانى» دایى دست روی شانیهى بهزاد گذاشت و گفت: «شوخی کردم». بعد تعریف کرد: «امروز یه مطلب توی لپ‌تاپ خوندم. اینکه حاج قاسم همیشه هوای مادرش رو داشت. آخرین باری که حاج قاسم برای دیدن مادرش به بیمارستان رفته بود، حاجی پرده‌ای که دور مادرش بود رو کنار کشید تا اون رو ببینه. حاج قاسم بعد از اینکه صورت و پای مادرش رو می‌بوسه با گریه روی پای مادر می‌افته و می‌گه: «مادر! منو ببخش که به خاطر کار و گرفتاری زیاد نتونستم همیشه کنارت باشم». آره آقا بهزاد این طور یاس!»

بهزاد به مادرش که بی‌هوش خوابیده بود نگاه کرد و زیر لب با ناراحتی گفت: «مادر! منو ببخش که به خاطر بازی‌های ویژر و ویژری زیاد، نشد همیشه کنارت باشم».

## شعر

خدای مهربونم \*\*\* نوشته تو کلامش  
هر پدر و مادری \*\*\* واجبه احترامش  
باید باشه رفتارت \*\*\* همیشه با محبت  
بالا نبر صداتو \*\*\* پیش اونا تو صحبت  
بابا و مامان ما \*\*\* مثل چراغ خونن  
نشونه‌ی رحمت \*\*\* خدای مهربونن

## شعار

شعار اول:

اتل متل یه بابا \*\*\* بین چه مهربونه  
تموم اهل دنیا \*\*\* قدر اونو می‌دونه  
اتل متل یه مادر \*\*\* مثل ستاره روشن  
جاش توی قلب منه \*\*\* میون باغ و گلشن

شعار دوم:

مرئی کرامے!

از بچہ‌ها بخواہید «ہی» را با صدای بلند فریاد بزنند.

رشته به رشته (ہی)

رو پر نوشته (ہی)

تو قرآن نوشته (ہی)

قشنگ نوشته (ہی)

ہر کہ مامان بابا رو دوست داره اہل بہشتہ (ہی)

شعار سوم:

مرئی کرامے!

بچہ‌ها را به دو دسته تقسیم کنید تا ہر دستہ یک قسمت از شعار زیر را با صدای بلند بیان کنند:

پدر یعنی آسایش

مادر یعنی آرامش

سپس توضیح دهید کہ چگونه پدر و مادر آسایش و آرامش را برای فرزندانشان بہ ارمغان می‌آورند (بیان مصادیق).

طنز 

پدر و پسری داشتند صحبت می‌کردند. پدر دستشو می‌ندازہ دور گردن پسرش و می‌گہ: «پسرم من شیرم یا تو؟» پسر می‌گہ: «من». پدر می‌گہ: «پسرم من شیرم یا تو؟» پسر می‌گہ: «بازم من». پدر عصبانی می‌شہ دستشو از رو شونہ‌ی پسرش بر می‌دارہ و می‌گہ: «من شیرم یا تو؟» پسر می‌گہ: «بابا! شما شیری». پدر می‌گہ: «چرا بار اول و دوم گفتی من حالا می‌گی شما؟» پسر گفت: «آخہ دفعہ‌های قبلی دست شما روی شونہم بود فکر کردم یہ کوه پشتہ اما حالا چون نیست شما شیری».



۲ نزدیک عملیات بود و موهای سرم بلند شده بود. باید کوتاهش می‌کردم. توی آن بیابان تنها مانده بودم و فکر کردم سلمانی از کجا پیدا کنم؟! تا اینکه خبردار شدم که یکی از پیرمردهای گردان یک ماشین سلمانی دارد و صلواتی موها را اصلاح می‌کند. پیشش رفتم. دیدم کسی زیر دستش نیست. طمع کردم و با چرب‌زبانی قربان صدقه‌اش رفتم و نشستم زیر دستش اما کاش نمی‌نشستم! چشمتان روز بد نبیند!

ماشین نگو، تراکتور بگو! به جای کوتاه‌کردن موها، آن‌ها را غلفتی از ریشه می‌کند! از زور درد هر بار از جا می‌پریدم. هر بار که از جا می‌پریدم با چشمان پر از اشک سلام می‌کردم! پیرمرد دو سه بار جواب سلامم را داد، اما بار آخر کف‌ری شد و گفت: «تو چت شده؟ چرا سلام می‌کنی؟ یه بار سلام می‌کنند». گفتم: «راستش به پدرم سلام می‌کنم». پیرمرد دست از کار کشید و با تعجب گفت: «چی؟ به پدرت سلام می‌کنی؟ کو پدرت؟» اشک چشمانم را پاک کردم و گفتم: «هر بار که شما با ماشینتون موهام رو می‌کنید، پدرم جلو چشمم می‌آد و من به احترام بزرگتر بودنش سلام می‌کنم». پیرمرد اول چیزی نگفت، اما بعد یک پس‌گردنی جانانه به من زد و گفت: «بشکنه این دست که نمک نداره». مجبوری نشستم و سیصد چهارصد بار دیگر به آن آقا جانم سلام کردم تا کار پیرمرد تمام شد.

## گره داستانی

نزدیک نماز صبح بود، همین که بیدار شدم و چراغ‌ها را روشن کردم صدای زنگ خانه آمد، در را باز کردم. دیدم عباس است! انگار آمده بود مرخصی، سلام علیکی کردیم. گفتم: عباس جان کی اومدی بابا؟ الان رسیدی؟

گفت: نه بابا نصفه شب رسیدم، وقتی رسیدم داخل کوچه نگاه کردم دیدم لامپ‌های خانه خاموش است فهمیدم شما خواب هستید، دلم نیامد از خواب بیدارتان کنم؛ همینجا پشت در نشستم تا الان، که چراغ‌ها را روشن کردید متوجه شدم که برای نماز بیدار شدید، زنگ خانه را زدم. (روایتی از طلبه شهید عباس صالحی)<sup>۱</sup>

## مسابقه جدول

مرئی کرامے!

به بچه ها بگوئید:

بچه ها! می‌تونین چند تا کلمه‌ی دو طرفی بگین؟ کلمه‌ی دو طرفی یعنی کلمه‌هایی که از دو طرف خونده می‌شن، مثل: گرگ، کبک، کمک، کتک، کلک.

مکت کنید تا دانش‌آموزان چند مثال بگویند. سپس ادامه دهید:

البته به‌جور دیگه کلمه‌ی دو طرفی هم داریم. اون هم کلمه‌هایی که اگه از آخر خونده بشن به معنای جدید پیدا می‌کنن، مثل «کباب» که از اون طرف می‌شه «بابک». مثل «ملک» که از اون طرف می‌شه «کلم». حالا من ۸ تا از این کلمه‌ها رو می‌خوام که شما لطف می‌کنین و اون‌ها رو می‌گین تا من حرف به حرف توی جدول قرارشون بدم: (ستون وسط مشترک است)

۱. جام قهرمانی مسابقات ورزشی - چیزی که نجس

پ	ا	ک	۱
د	ی	س	۲
ر	ی	ش	۳
و	ا	ن	۴
م	ی	ن	۵
ا	م	ن	۶
د	و	ر	۷
ر	ا	م	۸

نیست

۲. به نسل پیغمبر در زمان ما می‌گویند - بشقاب بزرگ و شبیه سینی

۳. هم در جنگل است و هم در آشپزخانه و هم در یخچال - مردها توی صورتشان در می‌آورند.

۴. نام نوعی کشتی جنگی است - تشت بزرگ توی حمام

۵. معنایش همان نصف است - یکی از سلاح‌های جنگی زیر خاکی!

۶. سی تا از آن در سینما هست - جایی که امنیت دارد

۷. معنای این کلمه همان رودخانه است - نزدیک نیست

۸. خزنده‌ی گزنده - حیوان اهلی و آرام

سپس بگوئید:

آفرین بر شما که این کلمه‌ها رو به خوبی پیدا کردین. حالا سؤال بعدی اینه که ردیف وسط یعنی همون ستون مشترک از بالا به پایین چی می‌شه که موضوع



کلاس ما هم هست؟ آفرین!  
«پدر و مادر» که باید همیشه احترام این دوتا نعمت بزرگ خدا رو حفظ کنیم و برای سلامتی شون دعا کنیم.

## ..... بازی حرکتی

مربی گرامے!

هدف از این بازی این است که ابراز محبت و احترام به والدین را به دانش‌آموزان آموزش دهید. مسابقه‌ای به این صورت ترتیب دهید:

از شرکت کنندگان بخواهید زمانی که نام «مادر» برده شد، پشت دست خودشان را بوسه بزنند. زمانی که نام «پدر» گفته شد، دست‌های خود را باز کنند، انگار که می‌خواهند پدر را در آغوش بگیرند و موقعی که نام «شیطان» برده شد، دست خود را مشت کنند و به بالا بیاورند.

## ..... خلاقیت در کلاس

مربی گرامے!

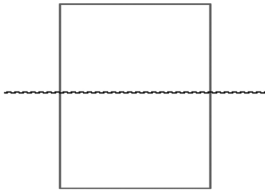
با استفاده از قیچی، طرح (صفحه بعد) را برش بزنید تا تبدیل به تصویر سبد گل شود؛ در حین کار در مورد هدیه دادن به والدین، توضیح بدهید.

## ..... پایان

مربی برای پایان برنامه بگوید:

من می‌خوام، امشب به خاطر قدردانی از پدر و مادرم، دست اون‌ها رو ببوسم، شما چه‌طور؟  
آفرین! حالا به کار خیلی قشنگ. امشب با همکاری بزرگترها آیه‌ای از قرآن که در مورد احترام به پدر و مادر هست رو پیدا کن.  
راستی! امام سجاد علیه السلام درباره نیکی به والدین این‌طوری دعا می‌کنند:

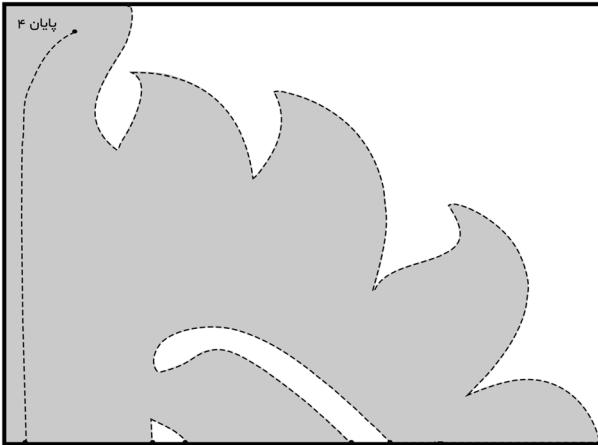
«خدایا صدای من را بلندتر از پدر و مادر قرار نده. حرف‌هایم را دلنشین و قلبم را مهربان کن و من را با آن‌ها خوش رفتار قرار بده و من را از کسانی که با پدران و مادران بد رفتاری می‌کنند، قرار نده.» حالا همه با صدای بلند بگید: آمین.



پایان ۱

مرحله اول: کاغذ A4 مستطیل شکل را از وسط تا می‌زنیم

مرحله دوم: مطابق شکل برش می‌زنیم



شروع ۴

شروع ۳ پایان ۳

شروع ۲ پایان ۲

نقطه شروع ۱

